

# در برابر پارلمان اروپا ، ۲۹ سپتامبر ۲۰۱۵

سخنرانی آقای جلیل حسینی، نماینده جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران - شاخه بلژیک

محکوم ساختن رژیم جمهوری اسلامی در مرگ شاهرخ زمانی

با درود و سپاس فراوان خدمت شما سروران عزیز که در این گردهمایی شرکت کرده اید و تشکر از برگزارکنندگان این مراسم.

مراسم امروز در واقع برای تجلیل و گرامی داشت زنده یاد شاهرخ زمانی می باشد که دوستان دیگر در مورد ایشان صحبت فرمودند.

شاهرخ زندانی مقاومی که در راه آزادی مردم ایران و در دفاع از حقوق حقه کارگران در مقابل رژیم غارتگر سرمایه های ملی، ذره ای کوتاه نیامد. علیرغم شکنجه های مداوم، حسرت یک آخ را بر دل مزدوران حکومت باقی گذاشت. البته بنده به عنوان یک خدمتگزار فرهنگی و دبیر اخراجی دبیرستان های ایران، وظیفه خود می دانم صدای اعتراض همکاران گرفتار در بند رژیم باشم.

از اعضای کانون صنفی معلمان، آقایان اسماعیل عبدلی، هاشمی، بهشتی، باغانی، بهلولی، نیک نژاد، منصور موسوی، میلاد درویش و اسطوره مقاومت، رسول بوداگی که سال ها در زیر شدیدترین شکنجه های مزدوران اطلاعاتی ولایت فقیه، حاضر به مصاحبه نشد و بعد از اتمام محکومیت، همچنان در بازداشت به سر می برد.

بنیانگذار حکومت داعش شیعه ایران، خمینی منفور، ۳۴ سال قبل، بعد از کشتار ۳۰ خرداد ۶۰ به صحنه آمد و گفت من برای حفظ حکومت اسلامی که از اوجب واجبات است، اگر لازم شود، احکام دین، مثل نماز، روزه و حج را تعطیل می کنم. بعد ها مهندس بازرگان در یک محفل خصوصی گفته بود، حرفی را که خمینی زد، پیامبر اسلام جرات نکرد، بر زبان آورد. این حکم خمینی سند مکتوب و سری شورای امنیت نظام شد. شوربختانه این طنز تلخ حکومت ملاها بود که بعد از خمینی بلافاصله عین این حکم در حذف به اصطلاح یادگار امام - احمد خمینی - اجرا شد. وقتی احمد خمینی در پادگان سپاه پاسداران، مستقیم از خیانت

های بعضی از سران حکومت و فرماندهان سپاه در شکست جنگ به نحوه حکومت خامنه ای انتقاد کرد، شورای عالی امنیت نظام که همین آقای حسن روحانی بیش از ۳۰ سال است که عضو آن می باشد، دستور حذف احمد را صادر کرد. چند سال بعد، مامور اجرای این حکم، سعید امامی، در اعترافات قتل های زنجیره ای به حذف احمد به دستور شورای عالی امنیت نظام و شخص فلاحیان اعتراف کرد. سعید امامی از خط قرمز عبور نمود. زیرا وقتی اعتراض احمد خمینی به حکومت خط قرمز است، اعتراف قاتل او هم به اقتدار نظام ضربه می زند.

آری، نسل ما در سی خرداد، اقتدار حکومت داعشی خمینی را به سخره گرفت. شعارهای مرگ بر خمینی کبوتران خونین بال، در پشت بند ۴ اوین بر تیرک های اعدام های دستجمعی، اقتدار خمینی را به چالش می کشیدند و گله های پاسداران بعد از اعدام، از زدن تیر خلاص بر پیکر نیمه جان آنان خودداری می کردند تا آخرین لحظه ممکن به شکنجه قربانیان خود ادامه داده و آنان را زجرکش کنند. عجا، درست ۱۸ سال بعد در جنبش سبز، بار دیگر جوانان ایران، به خصوص دختران و زنان میهن با حضور میلیونی و شعارهای مرگ بر دیکتاتور، راه برگشت سران سازش کار جنبش را مسدود نمودند. زیرا حرمت خون پاک نداها و سهراب ها و مقاومت جوانان که در بازداشتگاه های کهریزک و اوین برگی زرین از پایداری و جانبازی در راه آزادی ایران را رقم زده اند و پل های پشت سر سران جنبش را برای همیشه ویران نمودند و حاکمیت جمهوری داعش ایران برای دومین بار شکاف برداشت. رژیم سال ها است که برای دادن هزینه کمتر، علاوه بر اعدام های رسمی، عده ای از بهترین فرزندان ایران را در زندان ها تحت عنوان سگته قلبی، ایست قلبی، مرگ ناگهانی به قتل می رساند.

زنده یادان اکبر محمدی، سعیدی سیرجانی، زهرا کاظمی، علی رضا خیرآبادی، حجت زمانی، محسن دگمه چی، افشین اسالو، ستار بهشتی، هدا صابر نمونه های کوچکی از جنایات رژیم می باشند و مسلما، عاشق آزادی مردم ایران، زنده یاد شاهرخ زمانی آخرین آن ها نخواهد بود. هم چنین، ده ها قربانی دیگر وجود دارند که خانواده های آن ها با تهدیدات امنیتی روبرو می شوند و از ترس اذیت و آزار دیگر فرزندان خویش، قتل عمد فرزند زندانی خود را اعلام نمی کنند.

آن عاشقان شرز که با شب نزیستند  
رفتند و شهر خفته ندانست کیستند  
فریادشان تموج شط حیات بود  
چون آذرخش در سخن خویش زیستند

مرغان پرگشوده توفان که روز مرگ  
دریا و موج و سخره بر ایشان گریستند  
می گفتم ای عزیز! سترون شده ست خاک  
اینک بین برابر چشم تو چیستند  
هر صبح و شب به غارت توفان روند و باز  
باز آخرین شقایق این باغ نیستند

شفیعی کدکنی

# نگاهی به شرایط ایران و خاورمیانه پس از توافق هسته ای

فرامرز دادور

سرانجام پس از گذشت یک دوران طولانی، حکومت جمهوری اسلامی با ۶ قدرت جهانی به پای توافق هسته ای رفت. در خطوط زیر بدون مکث بر روی مشخصات توافق نامه عمدتاً به ارتباط آن با برنامه های داخلی و خارجی رژیم ایران و سیاستهای دولتی های جهانی و منطقه ای پرداخته میشود.

اگر به ظهور این توافق نامه در پرتو تداوم کنش ها و واکنش ها بین قدرتهای منطقه، بین المللی و مبارزات آزادیخواهانه و عدالتجویانه توده های مردم بنگریم، مناسب است که بطور خلاصه جایگاه و رفتار سیاسی آنها نیز بررسی گردد.

حکومتگران ایران از سالها پیش به این نظرگاه رسیده بودند که بدون وجود سطحی از توافق و همکاری محدود با قدرتهای بزرگ غربی، بویژه امریکا و در نتیجه رفع تحریم های اقتصادی؛ حیات سیاسی جمهوری اسلامی به خطر میافتد. تدارک برای "انتخاب حسن روحانی به ریاست جمهوری و قول و قرار های داده شده برای بهبود وضعیت اقتصادی و ایجاد سطحی از "اصلاحات" اجتماعی (نه سیاسی)،

طی "کارزار انتخاباتی"، بخشی از استراتژی انتخاباتی از جانب علی خامنه ای و کانون های قدرت در حوزه اختیارات وی بود. در عین حال، در دو سال اخیر، سیاستگذاران اصلی نظام با توجه به تجربه تاریخی امکان شدت گیری در بحران سیاسی (وجود زمینه های اعتراض و مقاومت در میان توده های مردم مانند شرایط پس از اتمام جنگ ۸ ساله ایران و عراق)، با نگاهی همه جانبه برای حفظ نظام، به اقدامات امنیتی افزوده و به گزارش ایرنا با گنجاندن ماده ای در طرح اجرای "برجام" (مصوبه مربوط به توافق هسته ای که با اکثریت ۱۶۱ از ۲۵۰ رای حاضر تصویب شد)، از امکان "هرگونه اقدام مبتنی بر فشار و تهدید... و هرگونه عدم پایبندی طرف مقابل در زمینه لغو موثر تحریم ها" هشدار داده، دوات را موظف میکند که "تا در اثر اجرائی شدنی برجام به هیچ وجه اجازه فرصت طلبی... در داخل کشور به امریکا یا دیگر دولت های خارجی" بابت "سوءاستفاده سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و امنیتی" داده نشود (اخبار روز، ۱۳ اکتبر ۲۰۱۵).

در واقع بخاطر جلوگیری از هر نوع چالش جدی از سوی توده های مردم، رژیم ایران با اتخاذ استراتژی ایجاد رعب و وحشت در داخل به دامنه سرکوب معترضین شدت بیشتری داده و در نتیجه در سال اخیر به تعداد دستگیری، شکنجه و اعدام اضافه شده، صد ها فعال اجتماعی متعلق به جنبش های کارگری، زنان و حقوق بشری هم اکنون در زندان بسر میبرند و ده ها نفر جان خود را باخته اند. در این میان حکومتگران و از جمله مدیران بنیاد های مذهبی/اقتصادی (ب.م. بنیاد مستضعفان، آستان قدس رضوی) و مسئولان رده بالا در نهاد های امنیتی و سپاه پاسداران، در شراکت با سرمایه دارهای وابسته و بویژه در بخش تجاری به غارت سرمایه های کلان ملت ایران مشغولند. واقعیت این است در عین اینکه در میان جناح های حکومتی، بر روی سیاستهای کلان اقتصادی اختلافات مدیریتی وجود دارد، اما تفاوت ها عمدتاً در عرصه چگونگی رشد اقتصاد در ارتباط با دنیای سرمایه داری و برای مثال در مورد ضرورت وجود سطحی از شفافیت قانونی، اصلاح سیستم مالیاتی، آزادی حرکت برای سرمایه های بخش خصوصی (داخلی و خارجی) یا تمرکز بر تقویت بخش های مورد نظر بخش های بورژوازی (ب.م. صنعتی/مولد، تجاری/دلالی و بانکی/خدمات) میباشد. اما در عرصه توزیع گسترده مزایای اقتصادی/اجتماعی و نهادینه شدن حقوق دمکراتیک برای توده های مردم و از جمله بخش های کارگری و محروم خبری نیست. رکود اقتصادی و بیکاری بیداد

میکنند و به گفته دبیر کل خانه کارگر، تنها طی یک سالِ اخیر "۱۰۰ هزار کارگر از هزار واحد تولیدی اخراج شده اند".

سیاست خارجی جمهوری اسلامی، از اوایل پیروزی انقلاب ۱۳۵۷، بعد از غصب رهبری سیاسی و بر اساس فلسفه وجودی خود (مذهب شیعه اسلام)، همچنان صدور ایدئولوژی اسلام سیاسی و در صورت امکان، مداخله نظامی در منطقه بوده است. اما در سالهای اخیر، بویژه بخاطر شدت گیری تحریم ها و ظهور بحران اقتصادی و متعابا افزایش اعتراضات و اعتصابات کارگری، رژیم نیز در جهت معامله با قدرتهای جهانی (در یکطرف روسیه و چین و در طرف دیگر امریکا و متحدین آن در ناتو) در منطقه قدم برداشته است. بدین صورت که با تکیه بر حمایت روسیه همچنان به طرفداری از رژیم بشار اسد در سوریه ادامه میدهد و روابط سیاسی را با دولت عراق مستحکم تر نموده است. از طرف دیگر در ماه های اخیر، ایران در رقابت با قدرتهای ارتجاعی منطقه مثل عربستان و ترکیه که سیاستهای نسبتا مغایر با امریکا به پیش میبرند، به همراه روسیه نوعی همکاری ضمنی را در منطقه با دول غربی برای دفع خطر روز افزون دولت خلافت اسلامی و متحدین آن القاعده و جبهه النصرت شروع نموده و امروزه تلاش این کشورها ایجاد نوعی ثبات سیاسی در منطقه میباشد که به نفع حاکمان در سطح دنیا و ایران است.

در واقع، از نقطه نظر سرمایه های جهانی و قدرتهای اقتصادی/سیاسی محلی، حفظ ثبات سیاسی (ترجیحا تحت کنترل رژیم های مقتدر و نه لزوما دمکراتیک) در این منطقه استراتژیک، بسیار مهم است و دول قدرتمند امپریالیستی همواره در پی حفظ هژمونی سیاسی/نظامی در خاورمیانه بوده اند. امروزه در جهان در هم پیچیده سرمایه داری، روابط استثماری سودآور دیگر به یک شاخه از صنایع (گرچه بخش های مرتبط به تولید جنگ افزار نظامی، انرژی و تکنولوژی انفورماتیک جایگاه ویژه خود را دارند) و یا اقتصاد یک کشور محدود نبوده، بلکه ناشی از روند انباشت سرمایه در سطح جهان میباشد. در عین حال در چارچوب پروسه اقتصاد گلوبال و نوردیدن مرزهای کشورها بوسیله سرمایه ها، بخصوص انحصارات عظیم مقیم در کشورهای غربی و ادامه روند همسوئی تدریجی قیمتها در دنیا (معمولا قیمت کالا متاثر از مخارج باز تولید آن میباشد)، گرچه بر پایه وجود تفاوت بین مخارج ارزانتر بابت بازتولید نیروی کار (سطح دستمزد، مزایا و حقوق اجتماعی) در کشورهای دیر توسعه یافته و در نتیجه تشدید درجه استثمار در

این جوامع ( کسبِ بیشترِ ارزشِ اضافی/سود نسبت به مخارجِ ناشی از کاربردِ سرمایه، کارمزد و دیگر تدارکات) موجبِ جابجائیِ بخشِ بیشترِ ارزشِ تولید گشته در جوامعِ حاملِ نیروی کارِ ارزان به کشور های متروپل شده است. این پروسه انتقالِ ارزشِ اجتماعی و ثروت (از جمله کالا، سرمایه، تخصص و اطلاعات) تولید گشته بخاطرِ وجودِ کارِ ارزان و سطحِ پایینِ معیشت در جوامع دیر توسعه یافته (ب.م. چین، هندوستان، ویتنام، مالزی) به کشور های متروپل یکی از مشخصاتِ بارزِ امپریالیستی در عصر حاضر است که بویژه بعد از بحرانِ عظیمِ مالی در سالِ ۲۰۰۸ تسریع شده است.

باز تولیدِ اشکالِ جدیدترِ امپریالیستی طبقِ نظرِ سمیر امین، بر اساسِ سلطه انحصاریِ سرمایه های عظیمِ متروپل در عرصه هایِ تکنولوژی، مالی، منابع طبیعی، رسانه هایِ اطلاعاتی و سلاح های کشتار دسته جمعی صورت میگیرد و روندِ کنونیِ جهانی شدن تولیدات و روند اقتصادی و از جمله سیستمِ رانتیِ متکی بر جذبِ در صدِ بیشتری از ارزش افزوده تولید شده در کشور های توسعه یافته بوسیله انحصاراتِ جهانی یکی دیگر از اشکالِ سلطه امپریالیستی در دنیا است (سرمایه داری در عصر امپریالیسم: ۴-۵). تاریخ نشان داده است که مجموعه سیاستهایِ امریکا و دیگر قدرتهای غربی گرچه متاثر از جابجائیِ جناح های مختلف سرمایه داری بوده و در مراحلِ روندی متناقض و متفاوت بخود میگیرد، ولی میانگینِ این سیاستها عمدتاً معطوف به جذبِ هرچه بیشترِ سود (ارزش اجتماعیِ تولید گشته) به نفعِ سرمایه های جهانی و محلی میباشد. در حال حاضر استراتژیِ حاکمِ امپریالیستی و غیرِ مردمی از طرفِ قدرتهای جهانی و رژیم های تقریباً تماماً غیر دمکراتیک، عمدتاً در جهتِ حفظِ ثباتِ سیاسی در منطقه به قیمتِ پایمال نمودنِ حقوقِ دمکراتیکِ مردم منطقه خاورمیانه میباشد. در زمانِ ریاست جمهوری بوش (پسر) در امریکا سیاستهای جنگ طلبی/تجاوزگری غلبه داشت و از سالِ ۲۰۰۳، پس از حمله امریکا و متحدینِ آن به افغانستان و عراق، منطقه به مصائبِ عظیمی مانند جنگ های فرقه ای/مذهبی و خشونتِ مرگبار و خانمان برانداز دچار شد. سپس ظهور مبارزاتِ آزادیخواهانهِ مردمِ موسوم به بهار عربی و در پاسخ مجموعه سیاستهای ارتجاعِ جهانی (ب.م. دولت امریکا، متحدینِ آن در ناتو و رژیمهای عربستان سعودی، شیخ نشینهای خلیج و مصر) برای سرنگونیِ اقتدار گرانه حکومتِ لیبی و در نتیجه قدرت گیریِ جریاناتِ افراطی و ارتجاعیِ مذهبی، وضعیت مردم در منطقه را بسیار وخیم تر نمود.

سیاست‌های امپریالیستی آمریکا همواره باعث ظهور فجایع برای مردم منطقه بوده است. همکاری با رژیم‌های غیر مردمی عربستان سعودی و پاکستان و تقویت گروه‌های افراطی مذهبی (ب.م. مجاهدین اسلامی، طالبان و حتی القاعده در افغانستان) در سال‌های ۱۹۸۰ جهت رویارویی با شوروی، باعث رشد بنیادگرائی مذهبی گشت و یکی از موانع دخیل برای استقرار دموکراسی در منطقه بوده است. طبق اطلاعات افشا شده توسط ویکی لیکز، آمریکا از سال ۲۰۰۶ برای حذف رژیم سوریه در تلاش بوده است در حالیکه همواره با رژیم‌های مافوق ارتجاعی مانند عربستان سعودی بخاطر حفظ منافع بخش معینی (کمپانی‌های نفتی/نظامی) از سرمایه‌ها، رابطه نزدیک استراتژیک حفظ شده است. طبق مدارک غیر محرمانه شده از سال ۲۰۱۲ دولت آمریکا و متحدین غربی آن نه تنها به رشد سریع نیروهای تندرو سلفی و القاعده در سوریه و عراق و امکان تشکیل دولت خلافت اسلامی واقف بود بلکه فعالانه در همراهی با کشورهای عربی خلیج و ترکیه، بطور مالی، لجستیکی و نظامی به تحقق این امر کمک نمود (نشریه ریسرجنس/۱۵، Resurgence، اگوست ۲۰۱۵ ص ۳۲). سیاست‌های هژمون طلبانه دول امپریالیستی و سودجویی انحصارات قدرتمند جهانی باعث گردیده که برای سالیان سال، در زیر سایه تهدید نظامی، منطقه خاورمیانه بیشتر از هر جای دنیا به سلاح‌های نظامی پیشرفته و از جمله نوع شیمیایی، بیولوژیک و اتمی برای نابودی بشریت آغشته گردد که تقریباً سه چهارم این جنگ افزارها متعلق به کمپانی‌های آمریکائی بوده و بیشتر آن به رژیم‌های مافوق ارتجاعی مثل عربستان سعودی فروخته شده و یا از توشه ثروت اجتماعی تولید گشته توسط توده‌های زحمتکش آمریکا و سایر کشورهای متروپل به حکومت اشغالگر اسرائیل (متحد استراتژیک آمریکا) ارسال شده است.

اما همانطور که در خطوط بالا ذکر گردید، گاهی منافع استراتژیک قدرتهای بزرگ جهانی و برخی از رژیم‌های منطقه با هم تلاقی میکنند و در ماه‌های اخیر نمونه‌های آن در ارتباط با موقعیت سوریه دیده میشود. با توجه به تداوم خطرناک رقابت استراتژیکی بین قدرتهای جهانی اقتصادی/نظامی (کمپ آمریکا، متحدین اروپائی و ژاپن در مقابل چین و روسیه) و متحدین دائمی و مقطعی آنها (ب.م. اسرائیل، عربستان و مصر در قطب غرب و ایران در همراهی با روسیه و چین) در منطقه، برخی از کانون‌های قدرت اقتصادی و سیاستمداران مرتبط با آنها، بر اساس حسابگریهای استراتژیک، برای برقراری ثبات اقدام میکنند. در این رابطه است که از ایران

خواسته شده که در کنفرانس وین، حول محور یافتن راه حل برای سوریه که از ۲۹ اکتبر شروع میشود، شرکت نماید (نیویورک تایمز، ۲۹ اکتبر) و امکان چشم انداز برای همکاری از سوی جان کری وزیر امور خارجه آمریکا، ایجاد جامعه ای "سکولار، چند فرهنگی و صلح جو" معرفی میگردد (اخبار روز، ۲۸ اکتبر، ۲۰۱۵).

در این میان، برای حاکمان در ایران سناریوی ممکن، ایجاد ثبات سیاسی در منطقه است. خامنه ای و طیف نزدیک به وی خواهان حفظ موقعیت سیاسی و اقتصادی ویژه خود و بخصوص امنیت برای ثروت ده ها بلیونی در بانک ها و پروژه های خارج از کشور است. در همسویی با این خط سیاسی، بخشی از بورژوازی ایران با این چشم انداز که حیات نظام در گرو پیوند زدن جامعه با اقتصاد جهانی بوده و نخبگان محلی خواهند توانست در همکاری با سرمایه های جهانی منافع مشترک خود را دنبال کنند، از توافقنامه هسته ای و وجود ثبات در منطقه حمایت میکند. "اعتدال گرایان" و از جمله شخصیت های سیاسی مانند حسن روحانی و هاشمی رفسنجانی و اقتصاد دانان مرتبط با این طیف بر اساس نگاهی همه جانبه که حاکی از تلاش برای حفظ جایگاه نظام در چارچوب سرمایه داری جهانی و مبتنی بر روابط "عادی" دیپلماتیک با کشورهای دنیا است، برنامه ریزی میکنند. استراتژی اقتصادی "اعتدال گرایان" عمدتاً بر بنیاد آزادسازی/خصوصی سازی و درهای باز برای سرمایه های جهانی استوار بوده و در این راستا حذف یارانه ها، کاهش در بودجه رفاهی و تحمیل ریاضت بیشتر بر مردم میباشد. این در واقع پیوستن هر چه بیشتر اقتصاد ایران به سیستم نابرابر مناسبات سرمایه داری جهانی خواهد بود که باعث گسترش بیشتر فقر، بیکاری و در عین حال شدت گیری در سیاست های سرکوبگرانه علیه اعتراضات و اعتصابات از جانب توده های کارگری و زحمتکش خواهد شد.

اما جناح های دیگر و بویژه گردانندگان نظامی اهرم های اقتصادی، تجار بزرگ و بخش هایی از روحانیت پیرامون آنها در هراس از دست دادن موقعیت اقتصادی و سیاسی خود شدیداً مقاومت میکنند. این طیفها با موافقتنامه هسته ای هم مخالف هستند، چونکه از نقطه نظر منافع آنها، گشوده شدن مرزهای اقتصادی و احتمالاً پدیدار گشتن برخی دیگر از آزادیهای اجتماعی/فرهنگی، مستقیماً منافع اقتصادی (بنیادها و شرکت های تحت تسلط آنها) و جایگاه قدرت آنها را در خطر قرار میدهد. روی هم رفته از نقطه نظر بخش های محافظه کار، مهم است که نظام جمهوری اسلامی خصلت تئوکراتیک و



محافظه کارانه را در عرصه اجتماعی و تداومِ نوعی مناسباتِ درونِ گرا، جدا از اقتصادِ جهانیِ سرمایه داری و حامیِ سرمایه هایِ غیرِ مولدِ بومی را در عرصه اقتصاد حفظ نماید. بدونِ شک این تفکر در شرایطِ سرمایه داریِ حاضر نافرجام است. اما از زاویه نگرشِ "اعتدالگرایان" در جهان امروز نیاز به این است که در عین حفظِ نظام به شیوه غیر دمکراتیک و اقتدار گرایانه، جامعه ایران به سرمایه داری جهانی و موازینِ نئولیبرالی آن ملحق گردد. آنچه که احیانا سرنوشتِ این پروسه انتقال را رقم میزند، تبدیل نظامِ کنونی به نوعی جمهوریِ خودکامه مانند آنچه که در سوریه و مصر است، میباشد. این نوع نظامِ غیر دمکراتیک در دنیایِ نئولیبرالِ فعلی میتواند حامل بدترین آسیب های سرمایه داری در اشکالِ فسادِ ناشی از حفظِ اقتدار بر اساسِ تبارگرایی، وابستگیِ مسلکی و بوروکراتیسمِ متورم (ب.م. عراق در دوران صدام حسین، سوریه، چین، ویتنام و تا حدی روسیه) باشد، که به احتمالِ زیاد عناصری از استراتژیِ اتخاذ گشته از جانبِ بخشی از شخصیتها (ب.م. هاشمی رفسنجانی) و کانون هایِ قدرت برای آینده ایران را تشکیل میدهد. این خط فکری از طرفِ جناحِ "پراگماتیکتر" رژیمِ زمینه هایِ مناسبتری را برای سرمایه های جهانی و نه توده های مردم فراهم میکند.

همانطور که در سطورِ بالا اشاره گردید، واقعیت این است که بر اساسِ تئوریِ سوسیالیستیِ ارزش و استراتژیِ کاستن از مخارج بابتِ نیرویِ کاری اجتماعیِ لازم برای تولید، سرمایه های جهانی در پرتوِ سیاستهایِ نئولیبرالی، با حفظِ تکنولوژیِ برتر و اتکاء بر نیرویِ کارِ ارزان در کشورهایِ سرمایه داریِ توسعه یابنده، خارج از خصلتِ سیاسیِ حاکم در این جوامع، استراتژیِ اقتصادیِ "آرپیترایز" نیروی کار جهانی (جابجائیِ نیرویِ کارِ ارزان و در عین حال متخصص در جوامعِ توسعه یابنده با نیرویِ کارِ گران قیمت تر در کشورهایِ متروپل) را به پیش میبرند (انتان سواندی، مانتلی ریویو، جولای/اگوست ۲۰۱۵؛ ۳۷-۵۲) و در کشورهایِ مثل ایران که آزادیهایِ مدنی و حقوقِ دمکراتیکِ کارگری نفی میگردد، درجه استثمار شدید تر است. وضعیت اسفناک زندگی برای توده های مردم در ایران و خاورمیانه بخشا متأثر از تداوم مناسباتِ سرمایه داری و اتخاذِ سیاستهایِ حاکم از طرفِ حکومتگرانِ مرتجع در سطح جهان، منطقه و ایران است و ایجادِ حتی تحولاتِ تدریجی اصلاح طلبانه در حیطه اقتصادی/اجتماعی، در چارچوبِ ترکیبی از مناسباتِ نئولیبرالِ اقتصادی و ساختارِ غیر دمکراتیکِ سیاسی، در وضعیت

زندگی توده های مردم بهبودی حاصل نمیشود. بدیهی است که بدون وجود دموکراسی، تامین حق مشارکت برای مردم جهت سازماندهی دموکراتیک و عادلانه جامعه، مجموعه معضلات اجتماعی و از جمله استبداد سیاسی و ناعدالتی های عظیم اقتصادی/اجتماعی همچنان ادامه خواهند یافت.

۳۰ اکتبر ۲۰۱۵

## جنبش های اجتماعی و نقش اپوزیسیون مردمی ایران

فرامرز دادور

در جهان امروز و از جمله در ایران که مملو از ستمهای اجتماعی و نابرابری است، ارتقاء در توانمندی اقتصادی/اجتماعی در میان توده های مردم، مهمترین حرکت سیاسی برای ایجاد آزادیهای دموکراتیک و عدالت اقتصادی میباشد.

در جوامع تحت ستم سیاسی/اجتماعی مانند ایران که زمینه برای فعالیتهای علنی اپوزیسیون در اشکال سازمانی و حزبی وجود ندارد، مبارزات مردم، به ناچار، عمدتاً خصلت جنبشی (خودبخودی، سیال، نامتمرکز و غیر تشکیلاتی) داشته و گرچه اکثریت تلاشگران در این جنبشها بر روی مجموعه اهداف عام آزادیخواهانه و عدالتجویانه توافق جمعی دارند اما در مورد چگونگی دسترسی به آنها، استراتژی عبور از نظام جمهوری اسلامی و نوع بدیل سیاسی/اجتماعی پس از انقلاب، لزوماً نگاه مشترک ندارند. در واقع شیوه های جدید مبارزاتی تا اندازه زیادی با توجه به ویژه گیهای هر جامعه ظهور میکند. بدیهی است که در زیر سلطه خفقان سیاسی در ایران، متقابلاً، فعالان سیاسی/اجتماعی نیز بیشتر به اشکال مقاومت و فعالیت غیر حزبی و غیر متمرکز روی میاورند. البته در این رهگذر زمینه برای ظهور گرایشهای متنوع مبارزاتی و از جمله اعتقاد به حرکت جنبشی به مثابه برنامه اصلی و نه بخشی از یک تاکتیک مبارزاتی، در میان اپوزیسیون پدیدار میگردد. برخی با

انتخابِ خطِ مشِ آتانومیستی و تاکید بر این نظر که بنیادِ روابطِ نوینِ انسانی در پرتوِ تجربیاتِ برآمده از فعالیت‌های کنونیِ اجتماعی و نه طبقِ یک چشم اندازِ تعیین گشتهِ عقیدتی پی ریزی میشود، است که به استراتژی جنبشی روی می‌آورند. طیف‌های دیگری اما، با مهم دیدنِ نقشِ سازمان‌ها و احزاب در فعالیت‌های اپوزیسیون، حرکت‌های جنبشی را موقتی ارزیابی میکنند. در این میان جریان‌اتی نیز هستند که تلفیقی از مبارزاتِ جنبشی و سازمانی را با توجه به ویژه گی‌های سیاسیِ جامعه، مفید می‌بینند.

تجرباتی حاکی از مبارزاتِ جنبشی نشان میدهد که در صورتِ بروزِ تحولاتِ رادیکالِ سیاسی و نبودِ استراتژی و برنامه‌های از پیش تعیین گشته، برقراریِ آماج‌های مردمی از شانسِ زیادی برخوردار نمیشود. در میانِ نمونه‌های بارزِ آن میتوان از تجربهِ جنبشِ کارگریِ ایران در سال‌هایِ اولیه‌ی انقلابِ حولِ مسئله‌ی شوراها، سرنوشتِ نامحتومِ دمکراسیِ مستقیمِ توده‌ایِ سالِ ۲۰۱۱ در دورانِ کوتاهِ بعد از سرنگونیِ حسنی مبارک در مصر، بن بستِ موجود در مقابلِ جنبشِ اشغالِ وال استریت، جنبشِ عصیانگران و عدمِ تداوم در موفقیتِ حرکت‌هایِ کارگری برای اعمالِ کنترلِ قدرت در تعدادی از کارخانجات و موسساتِ اقتصادی در برخی از کشورها و از جمله در آرژانتین اشاره نمود. اما با این حال در حینِ مبارزاتِ آزادیخواهانه و عدالتجویانه، بسیاری از این مجموعه جنبش‌ها توانسته اند که در پرتوِ فعالیت‌هایِ جمعی/شبه‌ای و برخورداری از تجربیاتِ مبتنی بر دمکراسیِ مستقیم و نهاد‌هایِ مرتبط با آن، در اشکالِ انجمن، شورا و کمیته، از شناخت و توانائیِ تکنیکیِ والاتری برای ایجادِ شالوده‌هایِ جامعه‌ی انسانیتر در آینده برخوردار گردند. در ایران نیز کارزارهایِ دمکراتیک مردمی با توجه به سلطه‌ی نظامِ مستبدِ مذهبی عمدتاً خصلتِ جنبشی بخود دارد که در عین حال دارایِ مجموعه‌ای از دستاوردها و در عین حال نارسائی‌هایی نیز میباشد که در خطوطِ زیر به برخی از آنها پرداخته میشود.

سالها است که در میانِ جنبش‌هایِ اجتماعیِ ایران، مبارزاتِ مطالباتی شدتِ بیشتری بخود گرفته است. بخاطر تداومِ اختناقِ سیاسی و سرکوب‌هایِ حکومتی، وجهِ مشترکی که این جنبش‌ها را به هم متصل میکند، در وحله‌ی اول، همانا تلاش برای نیل به حقوقِ دمکراتیک است. نبودِ حقوقِ مدنی و عدمِ وجودِ فضایِ آزاد برای فعالیت‌هایِ سیاسی/اجتماعی هنوز زمینه‌هایِ لازم برای ارزیابیِ جدی از نوعِ مناسبی از مبارزات (ب.م. جنبشی، سازمانی و ترکیبی از هر دو)،

آنطور که در جوامع دمکراتیک مرسوم شده، فراهم ننموده است. گرچه تلاشگران راه آزادی و عدالت در حیطه مسائلی مانند وضعیت حقوق بشر، آزادیهای دمکراتیک، حقوق کارگری، فمینیسم، مسئله ملیتها/فدرالیسم و محیط زیست فعالیت میکنند اما جهت گیری آنها بطور ارگانیک، مرتبط و در چارچوب یک استراتژی جامع، در امتداد رفع معضل مرکزی یعنی ایجاد دگرگونی بنیادی در نظام سیاسی، هنوز به یک رسالت عمومی در سطح یک اپوزیسیون گسترده و انسجام یافته تبدیل نگشته است.

در عرصه جنبش کارگری، اعتراضات و اعتصابات حق طلبانه برای مطالبات صنفی و از جمله تشکل یابی مستقل، پرداخت به موقع دستمزد و حقوق بیکاری و تامین بیمه های اجتماعی بطور دائم برقرار بوده است. برای مثال در سالهای اخیر مبارزه برای افزایش حداقل دستمزد، علیه طرح "اصلاح" قانون کار که در صورت تصویب به کارفرمایان حق فسخ قرارداد میدهد و در مقابله با لایحه "خروج از رکود و رفع موانع تولید رقابت پذیر" که در واقع متاثر از سیاست رژیم بخاطر هموار کردن شرایط جهت ارتقاء سود آوری برای سرمایه های داخلی و خلرجی میباشد، تشدید یافته و نتیجتاً زمینه های بهتری برای ایجاد تلفیق بین مبارزات صنفی و سیاسی جنبش کارگری بیشتر شده است. در میان جنبش زنان نیز مبارزه برای برابر-حقوقی و علیه تبعیضات جنسیتی/ستمهای اجتماعی همچنان ادامه دارد. از اوایل انقلاب، زنان حتی بیشتر از مردان از امکانات حقوقی و آزادیهای مدنی محروم گردیده تحت انواع فشارهای اجتماعی/اقتصادی قرار دارند و بدان خاطر روزانه به مقابله با سیاستهای زن ستیز جمهوری اسلامی دامن زده و از جمله در ماه های اخیر علیه طرح "صیانت از حریم حجاب و عفاف" که قرار است لایه دیگری از تبعیض حقوقی را تحت عنوان مبارزه با "بد حجابی" به زنان تحمیل کند، به مقاومت مدنی افزوده اند.

در عین حال واقعیت هم این است که بخاطر تداوم اختناق سیاسی و نبود تشکل های مستقل دمکراتیک در بین جنبشهای کارگری و زنان، فعالیتهای پراکنده در میان آنها هنوز از توانمندی سازمانی و وزنه سیاسی لازم برای کمک به ایجاد زمینه های انقلابی در بین مردم برای برکناری نظام جمهوری اسلامی تبدیل نگشته اند. شرایط غیر دمکراتیک درایران باعث گردیده است که تلاشگران در جنبشهای مردمی به راه کارهای مبارزاتی گوناگون در عرصه های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی روی آورده، فعالیتهای حق طلبانه خود را عمدتاً

با روش‌های جنبشی به پیش ببرند. سالهاست که جنبش‌های مردمی کارزار برای مجموعه‌ای از مطالبات دموکراتیک (ب.م. سطحی از آزادیها و حقوق مدنی-عنوان گشته در قانون اساسی جمهوری اسلامی) که لزوماً حامل دگرگونیهای بنیادی و لازم نیستند را در عرصه‌های عمومی مبارزاتی به پیش میبرند. در یکطرف رژیم بخاطر حفظ موقعیت خود به درجاتی عقب نشینی نموده ولی در طرف دیگر سیاست رقیق نمودن خواست‌ها از جانب گروه‌هایی در "جامعه مدنی" موجود در ایران، مورد سوء استفاده جناح‌های دور اندیش تر در حکومت واقع گردیده است که نمونه‌هایی از آن ترویج اندیشه‌های "فمینیسم اسلامی" و توهم پراکنی در مورد وجود اعتدال‌گرایی/اصلاح طلبی واقعی در میانی بخشی از حکومتگران است.

یکی از موانع در مقابل انجام دگرگونی‌های بنیادی دموکراتیک در ایران، همانا نبود چالش رادیکال سیاسی از جانب جنبش‌های مردمی علیه نظام حاکم است که بخشا ناشی از تداوم اختناق سیاسی میباشد اما دلایل دیگری هم وجود دارند و از جمله عدم وجود خط مش سیاسی و هدفمند در میان جنبش‌های اجتماعی برای ایجاد تغییر رادیکال، نیز به ناهمواریهای مبارزاتی می‌افزاید. در این ارتباط علاوه بر عوامل بسیار دیگر عینی/ذهنی، ایدئولوژیک، فرهنگی و سلیقه‌ای میتوان به نبود یک تشکل وسیع اپوزیسیون در داخل و خارج از کشور اشاره نمود که در صورت سازمان یافتگی حول محور اصول پایه‌ای مانند جمهوریت، سکولاریسم و ارزشهای جهانشمول حقوق بشر میتواند به مثابه جایگاهی دارای اعتبار مردمی و مورد رجوع فعالان اجتماعی/سیاسی عمل کرده، همچون یک پایگاه سیاسی و حامل چشم انداز جامعه‌ای دموکراتیک، به محرکی در ذهن عموم برای جابجائی نظام حاضر تبدیل گردد. در واقع یکی از راه‌کارهای استراتژیک ایجاد پیوند سیاسی و تشکیلاتی بین گروه‌های مدنی و تک موضوعی فعال در جنبش‌های اجتماعی و سازمان‌های مدافع دموکراسی (چپ و لیبرال) در اپوزیسیون است که به وجود ساختار دموکراتیک سیاسی و مستقل از مذهب و هر نوع مسلک ایدئولوژیک باور داشته باشند.

جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران یکی از جریان‌های جنبشی/سیاسی است که از ظرفیت لازم برای کمک به ایجاد پیوند شبکه‌ای بین فعالان درگیر در گروه‌های مدنی، جنبش‌های اجتماعی و سازمان‌های دموکرات موجود در اپوزیسیون برخوردار میباشد. در صورت گسترده شدن این سازمان مدنی/سیاسی و رویش شاخه‌های فعال آن در خارج و داخل ایران، فرصت بهتری فراهم می‌آید که در پروسه

فعالیت‌های حق طلبانه مردمی در میان مدافعان آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی، امکانات بیشتری برای ایجاد همبستگی شبکه ای و زمینه های همگرایی و اتحاد عمل در میان اپوزیسیون بوجود بیاید. اوج گیری در خیزش های آزادیخواهانه مردمی جهت برکناری جمهوری اسلامی و سازمان یافتگی لازم برای به انجام رساندن پیروزی انقلاب دموکراتیک، بخشا در گرو انسجام مبارزاتی در بین فعالان مردمی، نهاد های مدنی، جنبشهای مطالباتی و سازمانهای سیاسی آزادیخواه و بویژه سوسیالیست های پایبند به جمهوریت و آزادی های مدنی میباشد. جنبش جمهوریخواهان دمکرات و لائیک ایران با حمل بخشی از این رسالت تاریخی بر روی دوش خود، همواره در راستای کمک به پیروزی دموکراسی و عدالت اجتماعی واقعی گام بر داشته است.

## تلاش ما برای رفاهیت، امنیت و حرمت انسانی است

فرهنگ قاسمی



تمامی دغدغه و کوشش دماغی اهل علم سیاست در این است که راه کارهایی را ارائه دهد و در جامعه عملی سازد که انسان ها بتوانند در رفاهیت و امنیت و حرمت زندگی کنند.

به همین دلیل اندیشمندان هر کدام از زاویه دید خود برای رسیدن به این اهداف نظریات و تئوری هایی را ارائه می دهند و مکتبی را بوجود می آورند که گاهی مکمل اند و زمانی متضاد. ملاحظه میشود که تضادهای متاثر از خود محوری ها و روحیات بیمار قدرتمداران غالباً تا جایی پیش میروند که این اندیشه ورزی و آفرینش راهکارها، که در ابتدا برای پیشرفت بشریت بوده خود تبدیل به مشکلات و معضلاتی شده و صاحبان اندیشه های قدرتمدار و یا دست نشانندگان آنان برای اعمال نظریات خود به زور متوسل میشوند که در نهایت به سود انسانیت نبوده و عامل بروز جنگها می گردد که این جنگها خود در نهایت باعث از بین رفتن رفاهیت و امنیت و حرمت انسانها میشوند.

طرفداران این سه اصل باید بکوشند با احترام به حقوق افراد و گروه‌های اجتماعی، و نه با سوداگری و منفعت‌طلبی که تحت عنوان «منافع ملی» از سوی اصلاح‌طلبان پاسدار رژیم اظهار می‌گردد، راهکار هائی را بیابند و عملی سازند که این اصول سه‌گانه در جامعه هستی پیدا کنند و پاسداری شود.

متأسفانه به جرات می‌توان ادعا کرد که اپوزیسیون جمهوری اسلامی در این ۳۵ سال از ظرفیت خود استفاده نکرده که هیچ، بلکه از گذشته خود درسی هم برای اتحاد و همبستگی نگرفته است و کماکان در چند دستگی و ناهماهنگی نیروهای به سر می‌برد. اپوزیسیون امروز جمهوری اسلامی همانند منظومه‌ای است بدون مرکزیت اما پر از اقمار کوچک و بزرگ که به شدت از نبود گرمای هسته مرکزی رنج برده و در تاریکی به سر می‌برد. در این منظومه گرمای اتحاد و همبستگی جایش را به سرما و پراکندگی داده است.

ما هنوز نتوانسته‌ایم به عظمت قدرتی که در اثر همسازی نیروهای مخالف جمهوری اسلامی به وجود خواهد آمد پی ببریم، یا اگر در نظر به این ادراک رسیده باشیم کارنامه عملی ما نشان می‌دهد که آنرا هنوز در عمل نیاموخته‌ایم. در این شرایط، اگر این گره‌گشودنی است، بوسیله مشارکت آزادانه مردم سرانجام خواهد گرفت و اگر معضلات آن از راه احترام به آزادی و مشارکت شهروندان، گشوده نشود جامعه شکست خورده و نیروی سازندگی و رمق ایستادگی در برابر استبداد را نخواهد داشت و می‌توان گفت که قدرت رزمندگی خود را از دست داده است. راه‌رهایی از این شکست و سستی و بی‌رمقی، همت فکری و عملی استوار زنان و مردان آزادی‌خواه و متعهد به حقوق انسانی می‌تواند باشد.

همه واقفیم که امروز قحطی آزادی در جامعه ما از زمان قبل از انقلاب ۵۷ بیز به مراتب بیشتر است، (البته بیان این واقعیت نباید به عنوان مشروعیت دادن به آن رژیم و طرفداران امروزین پادشاهی باشد) پس به تبع آن، هر کوشش در جهت دگرگونی در سامانه سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی جامعه امروز باید به مراتب از اهمیت دقیق‌تر و بیشتری نسبت به سال‌های قبل از انقلاب برخوردار باشد، در غیر این صورت مخاطره شکست و سرخوردگی و از هم‌پاشیدگی شدیدتری می‌تواند در چشم انداز باشد.

در چنین شرایطی راه کارهائی که می‌توانند موفقیت فردا را تضمین کنند: تجربیات تاریخی ماست که بزرگترین ثروت غیر مادی ایران را

تشکیل میدهد، اندیشه های مدرن و جهانشمول کنشگران ماست که راه ساز آینده است، همسازی و هماهنگی ما درعمل است که راه گشای سد ها ومشکلات در حرکت می شود، و در نهایت قدرت تساهل و آفریتش های ما در برابر دشواری هاست که واقعیت های فردای ما را میسازند. واقعیت هایی که باید دارای ارزش های تازه و ناب انسانی باشند تا بتوانند زیست و تولید کنند و در جهت استقرار رفاهیت و امنیت و حرمت مردم ما اثر گذار بوده و نقش اساسی بازی کنند .

۱۱/۰۹/۲۰۱۵

# شامگاه بیست و هشت مرداد، خیابان کاخ، در برابر خانه ۱۰۹، مردی با چارچوب دری بر دوش، نشانی دروازه قزوین را می پرسید.

در ساگرد کودتای بیست و هشت مرداد

ناصر پاکدامن

برای سالروز سی ام تیر هم در تهران نمانده بودم. تازه امتحانات سال دوم دانشکده حقوق را تمام کرده بودیم و شماره مخصوص دانشجویان ایران، ارگان سازمان دانشجویان ایران را که درآورده بودیم راهی بابل شده بودم. یکی دو روز آخر تیر به آنجا رسیدم.

ماه مرداد در آن بابل بودم. بابل ناتم. آن زمانها بابل، بابل سالهای چهل و پنجاه نشده بود. دهکی بود که در عصر طلایی قرار شده بود محل هتلی باشد و ویلاهای. تا شهریور ۲۰ هتل تمام شده بود و بقیه ناتم مانده بود و رونق چالوس و رامسر را پیدا نکرده بود.



رودخانه ای به سوی دریا می گذشت با پل معلقی بر آن. يك دست رودخانه، هتل بود و بعد هم چند عمارت دو طبقه شهری ساز بود با حیاطهایی با باغچه هایی از درختهای پرتقال و نارنج و شاید هم شمشاد. و پشت آنها هم دکان بازار مختصری با خانه های بابلسریها و زندگی معمولشان. اگر درست یادم باشد آن عمارتهای دو طبقه شهری ساز که به تقلید معماری از باکو آمده ساخته شده بودند، یکی مدرسه ای شده بود و یکی دوتای دیگر هم اداراتی از ادارات دولتی و بالاخره یکی هم شده بود مهمانخانه ای که البته از آن "هتل بابلسر" ارزانتر بود. با دیوارهای نیلی کمرنگ و در طبقه اول، ایوانی با ستون - تیرهای چوبی و بالکون مانند که مشرف به خیابان و رودخانه بود. از این بالکون استفاده سالن غذاخوری می شد پس با میز و صندلیهایی مشرف به رودخانه. هتل را مدیری اداره می کرد که یا ارمنی بود و یا از مهاجران قفقازی. بعد هم مهمانخانه رادیو داشت که وصل به بلندگویی بود و برنامه های رادیو تهران را پخش می کرد. صدای بلند رادیو در رودخانه پهن کم آب می نشست و به آن سو هم مثل وز و وزی می رسید.

این دست دیگر رودخانه که ما بودیم ویلاها بودند که حالا ادار□ بهداشت عمومی "اصل ۴" آمده بود و آنها را اجاره کرده بود برای کارمندان ایرانی که در مازندران فعالیت می کردند. چندتائی پزشک و معلم و دبیر که برادر پزشک من هم از آن جمله بود که در طبقه دوم یکی از ویلاها اتاقی داشت اشتراکی با سیاوش [کسرائی] و يك نفر دیگر. اتاق بزرگ آفتابرویی بود با سه تخت. و برادر من هم نبود که داشت راهی خارجه می شد. پس تخت او شده بود تخت من و سیاوش هم که تخت خودش را داشت. تخت سومی هم خالی بود. صاحبش به مأموریت رفته بود.

ایام بابلسر عجیب و غریب بود. از آن تنشهای سیاسی روزمره و دائمی تهران خبری نبود. دنیایی بود در کنار و در خود. روزنامه ای به دست کسی نمی رسید. رادیویی هم در کار نبود. عالم بیخبری بود در نزدیکی دریا و در کنار رودخانه ای که آب چندانى نداشت ولی در طرف مقابلش، هتلی داشت که رادیویی را به بلندگویی وصل کرده بود و "اینجا تهران است" را پخش می کرد.

دوشنبه ۱۹ مرداد در شهرستانها روز رفرا ندم بود. در بابلسر هم صفی به درازای چندین صد متر درست شده بود که کارگردانش، سلمانی قد بلندی بود که روزهای پیش، گهگاهی می آمد سر ویلایی ها را اصلاح می کرد و امروز آن سوی رودخانه بدو بدو می کرد تا همه را به کنار

صندوق رأی ببرد. ازین سوی رودخانه می دیدم و شعارهای زنده باد مصدق را می شنیدم. بعد از ظهر کنار دریا که بودیم از آقای که برادرش یکی از وزرای بنام کابینه های رضاشاهی بود شنیدم که با تفاخر می گفت که من هم رفتم و رأی دادم و برای مردم سخنرانی هم کردم. و چه حرفها که نزده بود!

۲۵ مرداد که پیش آمد ما دیر خبردار شدیم و در آن عالم بیخبری داشتیم با خودمان نجوا می کردیم و خوشحال بودیم که این بار هم نهضت و مصدق قسیر در رفتند که ۲۸ مرداد پیش آمد. مثل مرغ سرکنده دنبال يك ذره خبر بودیم. چه شده است؟ چه می شود؟ از آن صف بلند خبری نشد. بهت همه را گرفته بود. سیاوش به تك و تاو افتاده بود و بی احتیاط تر از همیشه تماس می گرفت. یکبار که وارد شد با خوشحالی گفت عباس آباد دست به اسلحه می برد و گفت تپه های عباس آباد انبار اسلحه است. پادگان دست به اسلحه می برد. ما هم خوشحال می شدیم. رؤیاها بود که شکل می گرفت. حالا برای شنیدن اخبار دو بعداز ظهر بدو راه می افتادم و از آن پل باریک رد می شدم تا خودم را به جلوی هتل برسانم و بعد کنار خیابان، روی لبة پیاده رو می نشستم تا اخبار را بشنوم. و بعد با قدمهای آهسته به آن اتاق ویلائی بر می گشتم. روزهای بعد هم همین برنامه بود. فکر می کنم که ۲۹ یا ۳۰ مرداد بود که وقتی رفتم که اخبار ساعت دو را بشنوم دیدم که احمد [دیباچی] و نادر [نادرپور] توی بالکن هتل نشسته اند و دارند ناهار می خورند. احمد دانشجوی سال آخر پزشکی بود و ما با هم در هفته نام دانشجویان ایران، نشریه سازمان دانشجویان ایران آشنا شده بودیم. از فعالان دانشکده پزشکی بود. آرام و آهسته حرف می زد. گاهی به موضوعات ادبی هم می پرداخت. همکاری ما به دوستی نزدیک شده بود. حالا درین فردای ۲۸ مرداد، احمد را می دیدم که آن بالا نشسته است و دارد با نادرپور که من فقط قیافه اش را می شناختم ناهار می خورد. دستی تکان دادم. او هم به اندازه من تعجب کرد. آمدند پایین. اخبارشان خوب نبود و از جمله گفتند که وسط راه که قطار توقیفی کرد یکی از آشنایان مشترک سوار شده بود خونین ومالین و گفته بود که چماق به دستها هر قیافه مشکوکی را که ببینند سالمش نمی گذارند خاصه اگر جوان باشد و با پیرهن شلوار. و رفیقمان حالا داشت از شهرش فرار می کرد که خودش را به تهران برساند.

کمی که صحبت کردیم معلوم شد که از تهران با قطار آمده اند تا شاهی و از شاهی هم با اتوبوس آمده اند به اینجا و می خواهند از راه کناره بروند تا رشت و بندر پهلوی. گفتم که اگر یکی دو روزی

بمانید من هم همراهتان می‌آیم. آن یکی دو روز را هم بیاید پهلوی ما. و ما یعنی سیاوش و من که در آن ویلاها هستیم. آنها هم پذیرفتند. اینطوری بود که دوستی من و نادر شروع شد. دوستی با تاریخ تولد معلوم. در همین یکی دو روز بود که سلمانی را گرفتند که شهربانی فعال شده بود.

اوایل شهریور بود، شاید هم اصلاً اول شهریور بود، که راه افتادیم. حالا دیگر تاریخش را درست به یاد نمی‌آورم. می‌دانم که احمد و نادر دو سه روزی ماندند و باز هم می‌دانم که قرص ماه در بدر کامل بود که در رامسر بودیم و شب به دریا رفته بودیم و شطی از نور ماه روی دریا ریخته بود (تقویم می‌گوید که اول شهریور آن سال مطابق با ۱۲ ذیحجه است و یکشنبه). فکر می‌کنم که جمعه ششم شهریور بود که به تهران رسیدیم. اگر نادر بود همه را به دقت و صحت می‌گفت. یادش بیدار!

در بابل سوار اتوبوسی شدیم که از جاده کناره به رشت می‌رفت. و ما راهی رامسر بودیم. اتوبوس مالمال از آدمهای جور واجور بود و وسط راه هم در آبادیها و شهرکها و شهرهای وسط راه می‌ایستاد و مسافری پیاده می‌کرد و مسافری می‌گرفت. مسافرهای آن قدر بار داشتند که اتوبوس، بارکشی شده بود که مسافر هم می‌برد. ناهار را در نوشهر ایستاد. بیرق و عکسهای شاه به در و دیوار بود و نوعی تلخکامی و بی‌اطمینانی توی هوا. یکی دو دسته هم آمدند از زنان و مردانی با لباسهای محلی و "زنده باد شاه" گویان رد شدند. چندان زیاد نبودند. صد نفر نمی‌شدند. گفتند عشایر شاهپرست هستند. کسی هم اسمی را گفت که دو هجای آخرش "کَلا" بود. طی راه یکی دوبار دیگر هم ازین صحنه‌های شاهپرستانه دیدیم. یعنی همان گروههای محلی‌پوش شصت هفتاد نفری شاه جویان و زنده باد گویان.

نوشهر آن زمان کیا و بیایی نداشت. مثل هم [شهرهای مسیر راه دو ردیف مغازه بود که مثل دکور سینما کنار جاده کار گذاشته بودند و اینجا به میدانی هم می‌رسید که گاراژ و پس قهوه خانه‌ای داشت. چایی که می‌خوردیم صحبت کتک خوردن و خونین و مالین کردن دکانداری (شاید هم روزنامه فروشی) شد که مصدقی بوده و یا توده‌ای. چند نفر دیگر را هم زده بودند. در بعضی نگاهها بود که ما را هم مثل فراریها می‌دیدند. بالاخره اتوبوس روی جاده خاکی به راه افتاد. از پشت شیشه اتوبوس، چالوس و شمسوار هم مثل نوشهر بودند. با همان بیرقها و تمثالها و یکی دو بار هم گروهی عشایری پوشیده زنده باد گو.

رامسر که رسیدیم دمِ غروب بود. آن وقتها در رامسر دو هتل بود، یکی آن هتل بزرگ و معروف در کمر تپه ای پوشیده با سبزی جنگل و دیگری نزدیکتر به دریا و در کنار میدانی که ادارات دولتی اطرافش اطراق کرده بودند. پیشترها شنیده بودم که معماران و طراحان این هتل را برای خورد و خواب راننده و خدمه مسافران هتل بالا درست کرده بودند. به این هتل می‌رفتیم که اتاقی بگیریم. جلوی در و روی چهارپایه ای، درجه دار تنومندی نشسته بود از درجه داران شهربانی. عرق می‌ریخت و خودش را باد می‌زد. از مقابلش که رد شدیم حرف زدنش را شنیدیم که با مرد جوانی می‌گفت که بارها گفتم که ازین کارها دست بردار و هی گوش ندادی! و مرد جوان گذشت خواهانه کوتاه می‌آمد. شهربانی باز ادامه می‌داد. در لحنش خصومت و خشم نبود. صحبت از توقیف و این حرفها هم شد. ما رفتیم و اسبابها را در اتاقها گذاشتیم و پایین که آمدیم که به طرف دریا برویم، هنوز گفت و گو ادامه داشت و بالاخره مرد جوان راهی شد و رفت. شهربانی رو به ما کرد و از کار و بار ما پرسید که چه کاره اید، از کجا آمده اید و به کجا می‌روید؟ بی اینکه به رویش بیاورد تحقیقات / استنطاق می‌کرد!. ما هم گفتیم که به گردش از بابلسر می‌آیم و در راه انزلی هستیم. دگمه یقه پیرهنش باز بود. از رطوبت گرم هوا کلافه بود و خودش را همچنان باد می‌زد و مشفقانه گفت: "احتیاط کنید! مواظب باشید!" رفتیم کنار دریا. ماه در بدر کامل بود و بالا می‌آمد. در ساحل برادر وزیر رضاشاهی را دیدیم که غیر منتظره بود: فکر می‌کردیم بابلسر است. آمد و سلام و احوالپرسی کرد و از بابلسر پرسید و بعد به اعتراض گفت که پشت سر من گفته اند که در متینگ رفراندوم سخنرانی کرده ام. این تهمت‌ها به من نمی‌چسبد که خانوادگی همه شاهپرست بوده ایم و هستیم! و چه خوب شد که اعلیحضرت زود آمدند و مردم هم چه استقبال کردند. ما هم گوش کردیم با سکوتی که علامت رضا نیست. مثل اینکه دیگر به روزهای سکوت رسیده بودیم.

یکی دو روز بعد راهی رشت شدیم. دو چمدان کوچک داشتیم که شاگرد شوfer در باربند اتوبوس جاسازی کرد و به راه افتادیم تا عصر به رشت برسیم. وقتی رسیدیم در گاراژی پیاده مان کردند. با رسیدن اتوبوس ما، حیاط گاراژ پر جنب و جوش تر از معمول شد: بیکاران، کنجکاوان، به استقبال آمدگان، دستفروشان و بعد هم چند تایی که با این امید خوش بودند که بارها را به دست و کول بگیرند و به مقصدی برسانند و کسبی کنند. ما هم در انتظار چمدانهای کوچک خودمان ایستاده بودیم. جوانکی به کنار ما آمد و با اصراری که به تضرع و الحاح گدایی مخلوط می‌شد می‌خواست که "اموال" ما را بارکشی کند.

توضیحات ما که آقا خودمان به دستمان می‌گیریم فایده‌ای نداشت. و اصرار ملتسمانه قطع نمی‌شد. و حتی دستش را دراز کرد که چمدانها را از شاگرد شوفری که روی سقف اتوبوس، بارها را از باربند باز می‌کرد بگیرد. به زحمتی بارمان را از دستش گرفتیم که مگرچلاقیم و راه افتادیم. من و نادر جلوتر می‌رفتیم و احمد هم از عقب می‌آمد. باید به میدان شهرداری می‌رفتیم که از آنجا بود که کرایه ایهای رشت- انزلی حرکت می‌کردند. خیابان(شاه؟ پهلوی؟ شاهپور؟ یا اسم دیگری از همین خانواده!) شلوغ بود و مقداری نرفته بودیم که احمد خودش را به ما رساند که بچه‌ها مواظب باشید که آن جوانك داشت شما را به چندتایی که آن کنار ایستاده بودند نشان می‌داد که اینها فراری هستند. مصدقی یا توده‌ای. آنها هم با علاقه گوش می‌کردند و شما را برانداز می‌کردند. مانده بودیم که چاره چیست که از جهت مقابل روزنامه فروشی رسید با بغلی روزنامه های تهران. يك شماره شاهد خریدم، روزنامه بقائی با همان شادمانیهای فردای بیست و هشت مردادی و آکنده از فحش و فضحیت به مصدق و نهضت ملی. اول روزنامه را طوری تا کردم که عنوانش خوب معلوم باشد و بعد هم آن را در جیب پشت شلوارم گذاشتم که خوب دیده شود. فکر کردم نوعی پیشگیری و محافظت است. در طی این سالها همیشه ۲۸ مرداد یاد آن عصر در شهر ناآشنای رشت هم هست. هر بار که فکر می‌کنم نمی‌دانم که از ترس بود یا احتیاط؟ و اصلاً می‌بایست چنین کنم یا نه؟

راهی انزلی شدیم. آنجا بود که شنیدیم که در رشت هم بگیر و بزن مفصلی بوده. جماعتی از ارتشیان با توپ و تانك و تفنگ به خیابانها آمده اند. جماعتی شعبونخانی نسب هم به دفاتر احزاب و سازمانها و کتابفروشیها ریخته اند و از جمله محل حزب ایران را غارت کرده اند و آتش زده اند. سخت بود که کسی به حرف بنشیند آنهم با جوانك ناشناسی تهرانی.

جمعه راهی تهران شدیم. اتوبوسی بود و باز هم آدمهایی که حرف نمی‌زدند و قرار نبود که به پرسشی هم جواب بدهند. بغل دست راننده نشسته بودم. یکی دوبار دورخیز کردم که از تهران می‌آیید چه خبر؟ جوابی نیامد. جاده خاکی بود که می‌رفت زیر کاپوت اتوبوس! به هر آبادی و شهر و شهرکی می‌رسیدیم دنبال نشان و نشانه‌ای می‌گشتم و تشنه‌تر می‌ماندم. یکبار هم که اتوبوس در پمپ بنزینی در تاکستان قزوین ایستاد که بنزین بگیرد، از فرصت استفاده کردم و به این بهانه که پاها را حرکتی بدهم در پمپ بنزین چرخی زدم. کسی جوابی نمی‌داد. زبانها در کام. یعنی که دیگر زمانه گفت وگو تمام شده

بود و دوران شنود در رسیده بود؟ به تهران رسیدیم. هوا تاریک می‌شد. در و دیوار همان بود و در تاریکی شب پیچیده می‌شد. داشتیم وارد تونل می‌شدیم؟ نمی‌شد، ممکن نبود. نهضت ملی ضرورت حرکت تاریخ بود و عقربه تاریخ به عقب بر نمی‌گردد!

فردا که شد به خیابان کاخ رفتیم. خانه ۱۰۹ را دیدم که ظهر روز ۹ اسفند هم دیده بودم که چگونه شعبونخان سوار بر جیپی به در سبز آهنینش حمله برد. اکنون ویرانه‌ای افتخارِ کودتاگران. پارچه سفید و درازی را به دیوار خانه آویخته بودند که شعارگونه بر آن چنین خوانده می‌شد: "شبانگه به سر قصد تاراج داشت / سحرگه نه تن سر نه سر تاج داشت" و امضای حزب زحمتکشان دکتر بقایی در پای پارچه بود که فاتحانیم مفتخر (حالا که دهسالی از نوشتن این سطور گذشته است دو سه سالی است که فهمیده‌ام که فردای ۲۸ مرداد، آیت الله کاشانی به بازدید خان [ ] ۱۰۹ رفته است آنهم در معیت دکتر بقایی که در ۲۶ مرداد، پس از اعلام نتایج رفراندم مبنی بر انحلال مجلس هفدهم مصونیت پارلمانی خود را از دست داده بود و در نتیجه به اتهام مشارکت در قتل افشارطوس توقیف و زندانی شده بود و درین روز فرخند [ ] ۲۹ مرداد آزاد شده بود. دو نفر دیگر هم همراه این دو هستند. آیت الله چهر [ ] باز و شادی دارد؛ حتماً که آن خان [ ] لخت و مخروبه و غارت زده، با درها و پنجره‌هایی که دیگر نبود، با اتاقهایی تهی و غرقه در انبوهی از پاره و سوخته کاغذها، با دیوارهایی پوشیده از آجرهایی شکسته و پریده در اصابت گلوله‌ها و اینجا و آنجا پوشیده از سیاهی شعله‌ها، یادهای "خوشی" رابه یاد او می‌آورد و خرسندانه زمزمه می‌کرد که "یادم از کشتن خویشتن آمد و هنگام درو!" از اسناد و مدارکی که درین سالها، نخستین بار در مرداد ۱۳۵۸ در تأیید خیره‌سریهای خانمان بربادده پیرمرد احمدآبادی، انتشار داده اند یکی هم نامه‌ای است به خط آیت‌الله خطاب به دکتر مصدق به تاریخ ۲۷ مرداد که "من شما را با وجود هم [ ] بدیهای خصوصیتان نسبت به خودم، از وقوع حتمی یک کودتا توسط زاهدی که مطابق نقش [ ] خود شماست آگاه کردم که فردا جای هیچگونه عذر موجهی نباشد" و بعد هم "اگر به راستی در این نکته اشتباه می‌کنم با اظهار تمایل شما سید مصطفی و ناصر خان قشقایی را برای مذاکره خدمت می‌فرستم..." یعنی که "بیا آشتی کنیم مرفاه بس" که مصدق هم هیچ نوعی "اظهار تمایل" نمی‌کند و به اختصار و صریح در پاسخ می‌نویسد که "مرفوم [ ] حضرت آقا ... زیارت شد. اینجانب مستظهر به پشتیبانی ملت ایران هستم". جوابی بیرحمانه و سربالا که "از سر بامی که پریدیم پریدیم!" و اینطوری بوده که دست رد به سین [ ]

آیت‌الله زده و با هموار کردن راه بر کودتاجیان، ننگ ابدی را برای خود خریداری فرموده که لعنت بر او! در اعتبار و صحت این دو نامه بحث بسیار شده است و بسیاری هردو را ساخته و پرداخته جاعلان و قلب سازان دانسته‌اند. اما اکنون دو سه سالی می‌شود که مازیار بهاری فیلمی تهیه کرده است با عنوان "مصدق، نفت و کودتا". این فیلم را تلویزیون فارسی بی.بی.سی. پخش کرده است و چه بسا تلویزیونهای دیگر هم. و چه بسا هم که هم اکنون در گوشه ای از دنیای مجازی در انتظار دیدگان شما باشد. در هر حال فیلمی است دیدنی که یکساعتی به طول می‌انجامد و از دیدنیهای آن یکی هم صحنه های پایانی دقیقاً پنجاه و یکم است که آیت الله و دکتر بقائی و همراهان را در بازدید از خرابه های خانقاه ۱۰۹ نشان می‌دهد. بر چهره هیچیک از حاضران اثر و نشانه ای از اسف و اندوه و حتی شگفتی نیست. معلوم نیست که بقائی، چه زمانی آن پارچه سفید و دراز را با آن یک بیت شعر، به دیوار خیابان کاخ آویخته است؟ پیش یا پس از بازدید و سرکشی ویرانه خانقاه! مصدق! داستان آیت‌الله بسی پیچیده تر است که هوادارانش می‌گویند که در عصر ۲۷ مرداد، مصدق را با آن نامه از "وقوع حتمی یک کودتا توسط زاهدی" آگاه می‌کند یا لعلج که مصدق خود ازین کودتا خبری ندارد با اینکه همکار "مطابق نقش خود [او] است!" و چه اعجوبه ای است این مصدق! و اعجوبه تر آیت‌الله است که در روز بیست و هفتم خبر کودتا را به مصدق می‌دهد و پس از بازدید از صحنه عملیات در فردای ۲۸ مرداد در روز بعد هم با زاهدی در منزل مقدم دیدن می‌کند و این دیدارها از آن پس نیز چند زمانی مرتب تجدید می‌شود. آیت الله هر زمان که می‌شایست یادآور می‌شد: "مصدق به من و کشورش خیانت کرد. طبق شرع شریف اسلامی مجازات کسی که در فرماندهی و نمایندگی کشورش خیانت کند مرگ است". برای بررسی جامعی از روابط مصدق و کاشانی، نگ. علی غریب، "کاشانی و مصدق: تفاهمات و تقابلات" در عصرنو، ۲۷ مرداد ۱۳۸۶ / ۱۸ اوت ۲۰۰۷. از دیدن آن چند صحنه فیلم مازیار بهاری هم غافل نمانید که هم صواب دارد و هم ثواب و هم سبابه! ).

همینطور چند زمانی، چندین بار در هفته، خاموش از آن پیاده رو می‌گذشتم و باز می‌گذشتم. شبها سکون بیشتری داشت. و آن پارچه هم ۲۸ مرداد مرا تداعی می‌کند. طی سالها، هر بار که از آن پیاده رو خیابان کاخ گذشتم آن پارچه را می‌دیدم و در و دیوار درهم کوفته رؤیایی برای ایرانی آزاد و مستقل.

سه رویداد مهم، و مهم چه بر اساس معیارهای ملی و چه بر اساس

معیارهای بین المللی، سیمای ایران قرن بیستم را رقم زده است: انقلاب مشروطیت (۱۲۸۵ / ۱۹۰۶)، نهضت ملی کردن نفت (۱۳۲۹ / ۱۹۵۱) و بالاخره انقلاب ایران (۱۳۵۷ / ۱۹۷۹). اکنون قرنی از انقلاب مشروطیت می گذرد که نخستین کوشش برای اعلام حقوق شهروندان و تحقق بخشیدن به حکومت قانون و برپایی قدرت و دولت انتخابی در کشوری آسیایی بود و ربع قرنی هم از انقلاب بهمن ایران می گذرد که بحث از چرائی و چونی و بازتابهای درونی و برونی آن فرصت دیگری می خواهد.

جنبش ملی کردن نفت ایران یکی از لحظه های آغازین جنبش استعمارزدایی در فردای جنگ جهانی دوم است. این جنبش و دولتی که آن را نمایندگی می کرد از نخستین مظاهر واقعیتی هستند که بر آن نامهایی چون "جنبش عدم تعهد"، "جهان سوم"، "بیطرفی" و ... نهاده اند. در دنیایی که از سویی اشکال معمول و متداول نظامهای مستعمراتی سرمایه داری جهانگستر را مطرود می خواست و استقلال و استقلالخواهی استعمارزدگان را خوشامد می گفت و از سوی دیگر در چنبره جنگ سردی گرفتار آمده بود که جهان را همآوردگاه نبرد خیر و شر و نور و تاریکی می دید. و در چنین جهانی که آن را به دو اردوگاه و یا جبهه تقسیم شده می دانستند هر يك از دو اردوگاه، استقلال و استقلال عمل را سخنی بیهوده و خطرناك و ادعایی نادرست و دروغ می شمردند و هر که را با خود و در کنار خود و در خدمت خود نمی یافتند کمر بسته در خدمت رقیب می دیدند. جنبش غیر متعهدان تکذیب چنین برداشت ساده انگاری بود و بیانگر اراده استقلالخواهی گروهی از کشورهایی که از اواسط سالهای پنجاه میلادی قرن گذشته و لااقل حدود دو دهه در صحنه سیاست جهانی نقشی تعیین کننده را به عهده گرفتند. نهرو و ناصر و تیتو و سوکارنو از نخستین و شناخته ترین دولتمردانی بودند که به رهگشایی در این راه می رفتند و کنفرانسی که از ۲۸ فروردین تا ۳ اردیبهشت ۱۳۳۴ در باندونگ (اندونزی) برگزار شد از لحظه های آغازین و پرطنین شکلگیری این جنبش بود. دیگر نمی شد گفت که جهان در دو جبهه "شرق" و "غرب" خلاصه می شود. در افتتاح کنفرانس، مردم اندونزی با فریاد "مصدق، مصدق" از هیئت نمایندگی سرافکنده ایران زاهدی - شاه استقبال می کردند. مصدق به معنای استعمار زدائی و نبرد پنجه در پنجه با سرمایه داری جهانی بود. مصدق نویدآور دوران سربلندی بود. مصدق در ذهن و فکر "دوزخیان زمین" طنین رهایی و آزادی بود.

گذشته از اهمیت جهانی، جنبش ملی شدن نفت در تاریخ ایران معاصر از اهمیت ویژه ای برخوردار است. ملی کردن نفت به معنای برکندن ریشه



استعمار امپریالیسم انگلیس بود که در آن زمان دست کم قرنیه بود که بر ایران سلطه مستعمراتی داشت. در ایران، شرکت نفت انگلیس و ایران (شرکتی خصوصی از جمله "هفت خواهران" که اکثریت سهام آن هم به دولت انگلیس تعلق داشت) دولتی در دولت بود. و بنا برین ملی کردن نفت کوششی بود برای استعمار زدایی و بازیابی استقلال کشور، آنهم به هدایت دولتمدارانی که آزادی و حکومت قانون و دموکراسی را مکمل ضرور آن مبارزه ضد استعماری می دانستند.

با ملی شدن نفت، انگلستان پایگاه اصلی نفوذ استعماری خود را در ایران از دست می داد و با به روی کار آمدن دولت دکتر مصدق، در واقع هیئت حاکمه زمام امور مملکتی را از دست خود بیرون می دید. و بیهوده نبود که از همان نخستین روزها، میان انگلیس و عمال آشکار و پنهانش از سویی و هیئت حاکمه و مؤتلفان و خدمتگزاران چپ و راستش از سوی دیگر، "همکاری" پایدار و همه جانبه ای برقرار شد که تا کودتای ۲۸ مرداد ادامه یافت. انتخاب دکتر مصدق به نخست وزیری، شکست انگلستان بود اما شکست هیئت حاکمه هم بود. و این نکته ای است که اغلب فراموش می شود. ما وقع را می دانیم اما شاید ارزش یادآوری را داشته باشد: حکم نخست وزیری سیدضیاء الدین طباطبائی را آماده کرده بودند و او خود در دربار نشسته بود تا از مجلس خبر خوش "ابرازتمایل" بیاید و او هم حکم را بگیرد و بر مسند نشیند و پرونده ملی کردن نفت را به کناری زند و امور را بر وفق مراد شاه و هیئت حاکمه و شرکت نفت و سفارت فخریه بگرداند. در مجلس، رهبر اکثریت، جمال امامی که او هم چون بسیاری، مصدق را منفی بافی می دانست که از پذیرفتن هر مسئولیتی سر باز می زند و سیاست را تنها وسیله ای می خواهد برای عوامفریبی و مردم داری، به مصدق پیشنهاد کرد که نخست وزیری را بپذیرد. پس با اطمینان به پاسخ منفی مصدق بود که چنین پیشنهاد تعارف گونه ای را بر زبان آورد، غافل از اینکه پیرمرد ماجرا را می داند و پس، از آن "پیشنهاد" استقبال می کند. که کرد.

اگر مصدق نپذیرفته بود چه می شد؟ در وقایع تاریخی سنگینی لحظه ها هم هست. بستر تاریخی مهم است، گذشته ها مهم است، شکل بندی طبقاتی مهم است، نیروهای متقابل و صف بندی آنها مهم است اما گاه لحظه ها هم مهم می شود و سرنوشت ساز. يك حرکت و يا يك حرف و يا يك تصمیم و دیگر هیچ. کلامی یا اقدامی که می بایست و یا نمی بایست. همه لحظه ها در همه زمانها سنگینی یکسانی ندارند. برای پیروزی در مبارزه می بایست نه تنها نیروهای در مبارزه را شناخت، دوران و مقتضیاتش را

شناخت بلکه می بایست لحظه ها را هم شناخت. در تاریخ لحظه خطیر هم وجود دارد. ۲۸ مرداد لحظه خطیری بود؟ اگر پاسخ این پرسش را دانسته بودیم شاید هم چنین نمی شد که شد!

۲۸ مرداد تنها مسئله نسل ما نیست که در آن روزها امیدهای خود را فرو ریخته می دیدیم. مسئله تاریخ معاصر ماست. پاسخ به این که ۲۸ مرداد چه بود چهره ها را تصویر می کند. در طول سالهای پیشین چنین بود و در طول سالهای پس ازین نیز همچنان چنین خواهد بود. برحسب اینکه آنچه در آن روزهای پایانی مرداد ۱۳۳۲ در ایران و بر ایران گذشت را چگونه بنامیم ("قیام"، "تجربه"، "رویداد" و یا کودتای ۲۸ مرداد) گفته ایم کیستیم، کجا هستیم، با که هستیم، از کجا می آییم و به کجا می رویم! در سخن از ۲۸ مرداد کلمات هم بیطرف نیستند.

از فردای ۲۸ مرداد، دستگاه شاهی صحبت از "قیام" کرد و تا دیروز انقلاب هم هر ساله این روز، جشن و چراغان بود. در هر شهر و شهرک و قصبه ای بنای یادبودی برای "شهدای قیام" بر پا شد. با گذشت سالها همچنان هر ساله نامهای تازه ای از میان ارتشیان می آمدند و با شرح جانفشانیهای خود در راه نجات مام وطن صفحات "ویژه نامه" های روزنامه ها را آکنده می کردند و چه بسا نشان ۲۸ مرداد هم می گرفتند. "قیام"، روایت حکومتی از واقعیتی بود که از همان آغاز مردمان به چشم و گوش و پوست تجربه خود دیده بودند؛ براندازی حکومتی ملی به زور و پول و اراده دستگاههای جاسوسی آمریکا و انگلیس. چندان زمانی از کودتا نگذشته بود که آنچه در ایران بر سر زبانها بود به دقت و به تفصیل بیشتر در رسانه های جمعی جهان منتشر شد. مصدق در دادگاه نظامی، آن زمان که توانست آشکارا و به صراحت و آن زمان که مانع می شدند به اشاره و کنایه، ازین واقعیت پرده برداشت و حتی شماره چکی دلاری را در جلسه علنی دادگاه ذکر کرد که بابت تأمین بخشهایی از هزینه های کودتا در بانک ملی به حساب گذاشته بودند. از آن پس نیز به یمن انتشار بخشی از اسناد و گزارشهای رسمی وزارتخانه ها و سازمانهای دولت آمریکا خاصه "سیا" و خاطرات مأموران و طراحان و مجریان کودتا و بالاخره تحقیقات و بررسیهای محققان و پژوهشگران، کمتر گوشه ای ازین کودتا هست که در تاریکی کامل مانده باشد و آنچه اَطْهَرُ مِنْ الشَّمْسِ است همین است که این "قیام" فرآورده و ساخته و پرداخته ایالات متحد آمریکا بود که از همراهی و همکاری انگلستان نیز بهره مندی فراوان داشت. شاه و هیئت حاکمه با مشارکت در کودتا علیه نهضت ملی به آلت اجرایی قدرتهای خارجی تبدیل شدند و در نظر مردم ایران فاقد هرگونه

حقانیتی شدند. شکافی که ازین پس میان حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان پدیدار شد همچنان تا روز آخر پایدار ماند و حکومت شاه هرگز نتوانست در اذهان مردمان به حکومتی برخوردار از مشروعیت و حقانیت بدل شود. شب مصدق ایران را گرفته بود.

در یکی از انتشارات حزب توده بود که کودتا به "تجربه" بدل شد (نگ: ف. جوانشیر، تجربه ۲۸ مرداد: نظری به تاریخ جنبش ملی شدن نفت ایران، تهران، انتشارات حزب توده ایران، خرداد ۱۳۵۹، ۳۳۱ ص.). با کودتا نمی‌توان مخالفت نکرد اما تجربه از مقوله دیگر است. بار منفی ندارد و حتی در برخی از ترکیبات و مشتقات خود طنین مثبت هم دارد: تجربه اندوزی که بسیار خوب است. آدم مجرب هم که دیگر هیچ! و بعد هم در زمانی که می‌بایست به هر قیمتی در پی تقرب جستن به درگاه امام ضد امپریالیست و جمهوری اسلامیش بود چه بهتر که آن انتقاد از خودهای ملایم گذشته را از رفتار و کردار حزب توده در دوران ملی شدن نفت و حکومت مصدق به فراموشی بسپاریم و با کاشانی‌چها و بقائی‌چها و فدائیان اسلام و مؤتلفه‌ای‌ها هم‌زبان شویم. که در دل دوست به هر حيله رهی باید کرد. و امام فرموده است که مصدق، مشتی "استخوان پوسیده" است و آن "تجربه / رویداد" هم کودتای آمریکایی - انگلیسی نبود، "سیلی خوردن" کفر از "اسلام عزیز" بود. و پس، تکبیر! و "کارگران جهان متحد شوید" که امام هم ظهور فرموده اند! چه "تجربه" ای!

"رویداد" جدیدالولاده است. حاصل تجدیدنظری در تاریخ معاصر ایران با لعاب بیطرفی که همه حرفشان را بزنند و که هم روحیه علمی چنین حکم می‌کند و هم دموکراسی. بعد هم اگر می‌خواهیم ازین وضعی که دچارش هستیم نجات پیدا کنیم باید باز اندیشی تاریخی کنیم. دوباره همه چیزها را زیر سؤال ببریم و چه بهتر که از مصدق و ملی کردن نفت و ۲۸ مرداد شروع کنیم که آن اولی‌خل و دیوانه‌ای بود که حقش بود به حرف دکتر امینی گوش کرده بود و خودکشی کرده بود ("مصاحبه با... "، کیهان لندن، ۱۵ اوت ۱۹۹۱). و این دومی، "ملی کردن"، هم بیست سال زود انجام شد (متأسفانه رجعت طلبان آریامهری فراموش می‌کنند که بفرمایند چه روشی برای تعیین زودی و دیری رویدادهای تاریخی ابداع فرموده اند که به این دقت تاریخ وقوع طبیعی رویدادها را تعیین می‌کنند. چه بهتر که با به کار بستن این روش روایتی راستین از تاریخ جهان و ایران تدوین فرمایند که در آن همه رویدادها، به موقع و بی‌دیرکرد و یا زودکرد به وقوع پیوسته باشد و هر رویدادی پس از نه ماه و نه روز و نه ساعت و نه دقیقه و نه

ثانیه به عالم وقوع گام گذاشته باشد که همه بندگانیم و خسروپرست / من و گیو و گودرز و هر کس که هست). و آخری، ۲۸ مرداد"، هم که انقلابی بود تمام عیار (مگر نه اینست که انقلاب بهمن کار لومپنها بود؟ ماشالله قصاب و زهرا خانوم را که فراموش نکردید؟ شعبونخان و پری آژدانقزی هم معادل بیست و هشت مردادی همینها هستند و پس اگر تا به حال فکر می‌کردیم که آن "رویداد"، "قیام" بوده اشتباهات فرموده بودیم. "رویداد" ما انقلابی بوده تمام عیار. که دانا و داننده اوست) و پس خواهش داریم که "تعزیه صحرای کربلای بیست و هشت مرداد" را تعطیل کنید و فرهنگ گریه و شیون و زاری را به کناری اندازید!

این سخنان که اینجا و آنجا و به الحان مختلفه می‌شنویم جلوه ای از پدیده ای است که معمولاً در همه جوامع و خاصه در عبور از مراحل بحرانی، پیش می‌آید که به پرسش می‌نشینند که چه شد و چرا شد و کجا رفتیم و به کجا آمدیم. پاسخیابی به این پرسشها، خاصه اگر با استفاده از اطلاعات و مدارک جدیدی صورت بگیرد، چه بسا به تغییر و دگرگونی برداشتهای ما از گذشته هم یاری رساند. اما هر "بازخوانی" معصوم و بیگناه نیست و در هر بازخوانی انگیزه های سیاسی و مصالح عقیدتی نقش خود را دارد. این چنین است که نژادپرستان ضد یهود و هوادار آلمان هیتلری در تاریخ تجدید نظر می‌کنند تا به اثبات برسانند که نه آن کوره های آدمسوزی وجودی داشته و نه اردوگاههای کار اجباری. و آن چند میلیون یهودی هم نه کشته شده اند و نه بیخانمان و نه آواره. پس خداوند زاد و رود هیتلر و هیتلریان را افزون فرمایاد!

تجدید نظرطلبان وطنی هم در همان آب و هوا کار می‌کنند و به تکمیل و تجهیز ساز و کارهای تازه برای راست‌نشینان و محافظه‌کاران خودمان مشغولند که آری ۲۵ مرداد کودتا بود، اما ۲۸ مرداد داستان دیگری بود: خیزش مردم علیه حکومت قانون شکنی که دیگر هواداری هم برایش نمانده بود و داشت ایران البته عزیز را به ورطه کمونیسم سوق می‌داد. تجدید نظرطلبی، دنیای لحظه هاست: لحظه هایی مجرد، مستقل و مجزا از گذشته. و هر رویدادی فرآورده لحظه است. تجدید نظرطلبی، کن فیکون در تاریخ است. اگر همه قرائن و امارات و ادله و براهین نشان بدهد که در سوم حوت ۱۲۹۹ در تهران کودتایی صورت گرفته است و این کودتا هم معلول سیاست انگلستان بوده است، در نوشته و گفته تاریخدان تجدید نظر طلب تغییری حاصل نمی‌شود و همچنین است تکلیف وزیر خارجه دولت آمریکا وقتی که از ملت ایران پوزش بخواهد و اعلام

کند که "این کودتا آشکارا بازگشت به عقب و مانع رشد سیاسی ایران بود" (۱۷ مارس ۲۰۰۰ معادل با ۲۷ اسفند ۱۳۷۸). نه، "رویداد"، نجات وطن بود به همت وطن‌پرستان! هر چند که چند زمانی در اوائل شهریور ۱۳۳۲، مشکل گردو فروش چهارراه حسن آباد این شده بود که نمی دانست با اوراق سبز اسکناس مانندی که در عصر ۲۸ مرداد به او داده اند، چه می تواند بکند و تبدیل به احسن کردن آنها از چه طریقی ممکن است و آن غروب دیر وقت ۲۸ مرداد هم مردی در حدود خانه ۱۰۹ خیابان کاخ، چهارچوب دری را به کول می کشید و از ناظری راه دروازه قزوین را می پرسید.

کودتا، کودتاست و هیچ نام دیگری ندارد. در طول قرن بیستم در ایران چهار کودتای مهم صورت گرفت. دوبار به وسیله محمد علی شاه و یکبار به وسیله سید ضیاء و رضا خان آن زمان و رضاشاه بعدی. و بار آخر به وسیله زاهدی و محمد رضا شاه در مرداد ۱۳۳۲. در همه این کودتاها دولتهای خارجی نقش تعیین‌کننده داشتند. دوبار اول روسیه تزاری نقطه اتکاء و محرك کودتا بود. بار اول مقاومت مجلس مانع کودتا شد و بار دوم که مجلس به توپ بسته شده بود، قیام مردمان از جمله در تهران و آذربایجان و گیلان و اصفهان بود که با خلع محمد علی شاه، بار دیگر مشروطیت را زنده کرد. کودتای ۱۲۹۹ در ادامه مصالح سیاست انگلیس به وقوع پیوست و در مرداد ۱۳۳۲ نیز آمریکا و انگلیس بودند که کودتا را طرحریزی کردند و فرستادگان سیا بودند که به یاری مأموران انتلیجنت سرویس در ایران و با همکاری شاه و زاهدی و کاشانی و بهبهانی و بقائی و انصارشان، کودتا را سازمان دادند.

۲۸ مرداد، ادامه ۲۵ مرداد است؛ در این روز اجرای طرحی که در ۲۵ مرداد ناتمام مانده بود به پایان رسید. هدف طرح ۲۵ مرداد سرنگونی دولت دکتر مصدق و بستن پرونده ملی شدن نفت بود. و این هدفی بود که هیئت حاکمه ایران و سیاست انگلیس از آغاز ملی شدن نفت و روی کار آمدن دولت مصدق دنبال می کردند و تجلیات متوالی آن را در حادثه آفرینیها، آشوبها، قیامها و آدمکشیهای دوران آن حکومت بیست و چند ماهه می بینیم. در ۲۸ مرداد، شاهی که بی خبر تخت و تاج و کشور را رها کرده بود و رفته بود بازگشت و تا باز بر اریکه سلطنت نشیند، هیئت حاکمه نیز به قدرت باز آمد که دو سالی توطئه سازی و حادثه آفرینی بیوقفه و گوناگون خود را به ثمر نشسته میدید. روحانیانی که فریاد "وا اسلاما" به آسمان برده بودند شکر لله میگفتند که حکومت کفر به عدم پیوسته است و مملکت در دامان

کمونیسیم نیفتاده است.

در تاریخ معاصر ایران ۲۸ مرداد پایان يك دوره تاریخی بود، دوره ای که با جنگ دوم جهانی آغاز شد که پایان عصر پلائی پهلوی اول را به دنبال آورد و در عصر ۲۸ مرداد به پایان خود رسید. در این دوره بود که آرمانهای ترقیخواهانه مشروطیت حیات تازه ای یافت، حکومت قانون نو جوانه ای زد، استبداد حکومتی به کناری رانده شد، آزادی و آزادیها نیرو گرفت، حقوق دموکراتیک از جهان فراموشی به سوی دنیای عمل کشیده شد و بالاخره، "واپسین و نه کمترین"، استعمارزدائی و استقلال طلبی در سرلوحه خواستهای مردمان قرار گرفت. کوشش در راه تحقق این خواستها با تشکیل دولت مصدق به اوج خود رسید. حکومت مصدق پایان يك دوران است چرا که کودتای ۲۸ مرداد، کودتایی برای بستن همه این راهها بود، نقطه پایانی دوران آزادی طلبی و استقلال جویی و نقطه آغازین

دوران دیگری در تاریخ معاصر ایران که با انقلاب بهمن ۱۳۵۷ پایان گرفت.

در آن تابستان چرا کودتا شد؟ ایرانیان چه گناه کبیره ای را مرتکب شده بودند؟ به مصدق در دادگاه گوش دهیم:

"آری، تنها گناه من و گناه بزرگ و بسیار بزرگ من این است که صنعت نفت ایران را ملی کرده ام و بساط استعمار و اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی عظیمترین امپراطوریهای جهان را از این مملکت برچیده ام و پنجه در پنجه مخوفترین سازمانهای استعماری و جاسوسی بین المللی درافکنده ام و به قیمت از بین رفتن خود و خانواده ام و به قیمت جان و عرض و مال، خداوند مرا توفیق عطا فرمود تا با همت و اراده مردم آزاده این مملکت، بساط این دستگاه وحشت انگیز را درنوردم. من طی این همه فشار و ناملایمات، این همه تهدید و تضییقات از علت اساسی و اصلی گرفتاری خود غافل نیستم و به خوبی می دانم که سرنوشت من باید مایه عبرت مردانی شود که ممکن است در آتیه در سراسر خاورمیانه در صدد گسستن زنجیر بندگی و بردگی استعمار برآیند..." ("مصدق در محکم<sup>۱</sup> نظامی"، به کوشش جلیل بزرگمهر، ج. ۲، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳، ص. ۷۷۸).

و بار دیگر باز هم به تأکید تکرار می کند: "در آخرین دفاع خود و به منظور هدایت نسل جوان، می خواهم از روی حقیقتی پرده برگیرم... این اولین بار است که يك نخست وزیر قانونی را به حبس و بند می

کشند... چرا؟ برای شخص من خوب روشن است... می‌خواهم طبقه جوان مملکت که چشم و چراغ و مایه امید مملکت هستند نیز علت این سختگیری و شدت عمل را بدانند و از راهی که برای طرد نفوذ استعماری بیگانگان پیش گرفته‌اند منحرف نشوند و از مشکلاتی که در پیش دارند هیچ وقت نهراسند و از راه حق و حقیقت باز نمانند. به من گناهان زیادی نسبت داده اند ولی من خود می‌دانم که يك گناه بیشتر ندارم و آن این است که تسلیم خارجیها نشده و دست آنها را از منابع طبیعی ایران کوتاه کرده ام و در تمام مدت زمامداری يك هدف داشتم و آن این بود که ملت ایران بر مقدرات خود مسلط شود و هیچ عاملی جز ارادۀ ملت در تعیین سرنوشت مملکت دخالت نکند ” (پیشین، ج. ۱، ص. ۱۶۶).

این سخنان هم از مصدق است که در دادگاه گفت که در روز بیست و هشت مرداد، تا حدود ساعت پنج و پنج و نیم بعد از ظهر هم ” نمی‌خواستم از خانه بروم... مردم آمده بودند قالی مرا بدزدند و نه اینکه مرا بکشند. من می‌خواستم در راه حق و آزادی شهید شوم... غارتگران از جلو و نظامیان از عقب به خانه من هجوم آوردند و هرچه در خانه من و فرزندانم بود، حتی در و پنجره ها را از جا کردند و بردند ” و بعد هم افزود: ” جای آن دارد از آن افسری که در ایام توقیف من در باشگاه افسران، عینک مرا که در اتاق خوابم بود و برده بودند به من داد صمیمانه تشکر کنم ” (پیشین، ص. ۱۳۸). و البته این پرسش هم هست که در آن فردا و پس فردای بیست و هشت مرداد ، عینک به غارت رفت؟ دکتر مصدق در باشگاه افسران چه می‌کرده است که آن افسر زودی برود و بیاورد که ” اینهم عینک به یغما رفته در ،، قیام ملی، ، ! ”

و راستی راستی آن خانم وزیر خارجه ایالات متحد هم بیکار بود که گفته بود ” این کودتا آشکارا بازگشت به عقب و مانع رشد سیاسی ایران بود. ” چه حرفها، چه چیزا، آدم شاخ در میاره، آدم دیوونه میشه!

ناصر پاکدامن

© ۲۰۰۸. All rights reserved. / The author is not responsible for any damage or loss of data or information that may occur due to the use of this software. / The author is not responsible for any damage or loss of data or information that may occur due to the use of this software. / The author is not responsible for any damage or loss of data or information that may occur due to the use of this software. / The author is not responsible for any damage or loss of data or information that may occur due to the use of this software.

# نگاهی به استراتژی سیاسی چپ در ایران

فرامرز دادور

هدف جنبش چپ ایجاد جامعه ای است که توده های مردم قادر باشند بطور مستقیم و غیر مستقیم در سازماندهی غیر طبقاتی، غیر ستمگرانه، غیر تبعیض آمیز و کاملاً عادلانه، مشارکت کنند.

در این جامعه انسانی، مناسبات اقتصادی (از جمله در عرصه های تولید، توزیع و مصرف) به گونه ای غیر کالائی و مبتنی بر مالکیت و کنترل اجتماعی سازماندهی شده، برنامه ریزی دمکراتیک در اقتصاد جامعه جایگزین سیستم رقابتی بازار شده، کلیت امور اجتماعی تحت حاکمیت دمکراتیک مردم و نمایندگان منتخب آنها بر اساس قوانین و موازین مدنی (نهادینه شده در قانون اساسی)، در سطوح مختلف محلی و سراسری اداره گردد. در واقع هدف غائی برای جنبش، طرد سرمایه داری و مصائب ذاتی آن مانند ناعدالتی/اصراف منابع/تخریب محیط زیست و در مقابل ایجاد جامعه ای سوسیالیستی است که توده های کارگری و زحمتکش در تعیین سرنوشت اجتماعی حق دخالت و نظارت موثر داشته، توزیع اضافه ارزش اجتماعی و ثروت تولید شده، برای کل جامعه و نه فقط به نفع یک اقلیت قدرتمند، سازماندهی گردد.

ایجاد یک جامعه آزاد، عادلانه و غیر طبقاتی نیازمند به دگرگونیهای بنیادی در روابط درونی بین واحدهای اقتصادی و مناسبات بین افراد و تجمع های اقتصادی در کل جامعه و نهایتاً در سراسر دنیا است، بدین صورت که مناسبات بین انسانها در عرصه های گوناگون اقتصادی-اجتماعی غیر استثماری، غیر دستوری و غیر آمرانه سازماندهی گردد. با توجه به وجود تحولات گسترده در جوامع امروزی روشن است که مجموعه ای از موسسات و مجتمع های کوچک و بزرگی اقتصادی ارکان اصلی اقتصاد را تشکیل میدهند. واحدهای تولیدی و موسسات خدماتی عمدتاً در اشکال شرکتهای کوچک و بزرگ فعالیت دارند و اکثریت مردم جامعه اوقات بیشتری از زندگی خود



را در محیط کار سپری میکنند. در چارچوب مناسبات سرمایه داری ارزش اضافی (سود) تولید گشته بوسیله کارگران از طرف صاحبان سرمایه ضبط شده بر طبق منافع شخصی و طبقاتی آنها توزیع گشته و بخشا به انباشت ثروت شخصی منجر میگردد. اما در بدیل ساختاری غیر استثماری تولید کنندگان و زحمتکشان با اتخاذ مکانیسمهای جمعی و دمکراتیک بر فعالیتهای اقتصادی در واحدهای اقتصادی نظارت داشته، ثروت (ارزش اجتماعی) تولید گشته را بر طبق منافع جمعی آن واحد اقتصادی و البته در محدوده معیارها و موازین تعیین شده بطور دمکراتیک در سطح جامعه به مصرف میرسانند. در واقع تا وقتی که در سطوح مختلف جامعه و بویژه در درون واحدهای اقتصادی روابط استثماری و غیر دمکراتیک رفع نشده باشند، نمیتوان انتظار داشت که در کل مناسبات اقتصادی جامعه و در ابعاد گسترده متشکل از انواع بخشهای اجتماعی و خصوصی نیز تحولات بنیادی ضرور انجام گردد. حرکت به سوی ساختن یک جامعه عادلانه انسانی در گرو ایجاد تغییر و تحول در تمامیت مناسبات اقتصادی/اجتماعی میباشد. به گفته ریچارد وولف ایجاد سوسیالیسم پایدار "نیازمند به ایجاد تحولات در سطوح خرد و کلان" میباشد (دمکراسی در محیط کار: ۱۴۰). اما در یک جامعه دمکراتیک که بخش قابل ملاحظه ای از جمعیت خواهان سمت گیری به سوسیالیسم بوده با انتخاب مسئولان مورد اعتماد و معتقد به ارزشهای عدالتجویانه انسانی خواستار عبور از سرمایه داری و پایه ریزی مناسبات اقتصادی/اجتماعی غیر استثماری هستند، مسائل مختلف زیادی به میان کشیده میشود و از جنبش سوسیالیستی و فعالان آن بررسی جدی بر روی عوامل مهم سیاسی، فرهنگی و اجتماعی را میطلبد.

در ایران در زیر سلطه یک نظام سیاسی نابهنگام، یک نوع سرمایه داری ناهنجار و مملو از فساد اقتصادی و غارتگریهای افسانه ای از طرف حکومتگران و وابستگان انتظاماتی (ب.م. سپاه پاسداران) و خصوصی وجود دارد. بدیهی است که برای پیشرفت یک اقتصاد عادلانه و معطوف به منافع توده های کارگری و زحمتکش، جامعه در درجه اول به مدیریت شفاف، دمکراتیک و قابل کنترل از سوی توده های مردم، بوسیله نهادهای متناسب برای مشارکت مستقیم (ب.م. اتحادیه ها، انجمنها، شوراها و مجالس محلی) برای سازندگی و رشد شالوده های تکنولوژیک و صنعتی و زمینه ساز برای ایجاد یک جامعه انسانی مدرن، نیازمند است. وگرنه تحت سلطه چپاول گرانه از سوی حاکمان غیر مردمی جمهوری اسلامی و فقدان برنامه ریزیهای متناسب برای توسعه یک اقتصاد مردمی و در واقع نبود اتصال

زنجیره ای و ارگانیک بین فعالیتهای صنعتی در یکطرف و بین بخشهایی تولیدی و خدمات در طرف دیگر و عدم رشد فرایندهای اقتصادی/اجتماعی (ب.م. سیستمهای پیشرفته آموزشی، حمل و نقل، و بانکی)، برای یک توسعه پایدار، در صورت پیروزی انقلاب مردمی، ایران حتی بیشتر از جوامع پیشرفته صنعتی، به برنامه ریزی برای کنترل سرمایه (خارجی و داخلی) و اختصاص منابع جامعه برای توانمندی و بهبودی زندگی توده های مردم، بویژه در سالهای اول، نیازمند است. به این معنی که برای دوران گذار به مرحله عادلانه تر و غیر طبقاتی در جامعه، هنوز برای سالهای سال به نقش حکومتهای انتخاب شده سراسری و محلی و پایبند به ارزشهای سوسیالیستی در عرصه فعالیتهای اقتصادی/اجتماعی احتیاج است.

در این شکی نیست که از دیدگاه سوسیالیستی، ایده تقویت کنترل کارگری در بخش های مختلف اقتصادی، قبل و بعد از پیروزی انقلاب مردمی میباید محور سیاستهای آن را تشکیل دهد. اما در دوره پسا انقلاب، برنامه ریزی استراتژیک حکومتی برای تقویت نطفه های خودحکومتی و خود مدبریتی در سطوح مختلف محلی و سراسری اقتصادی/اجتماعی، ضروری است. در دوران گذار به سوسیالیسم، مابین موسسات تحت مالکیت مشترک و کنترل کارگری و دیگر واحد های اقتصادی، چه خصوصی و یا دولتی، ارتباطات متنوع مبادلاتی (هنوز در اشکال مختلف مبتنی بر سیستم بازار و یا برنامه ریزی مرکزی) ادامه خواهند داشت. اما در عین اینکه هدف اصلی برای جنبش سوسیالیستی میبایست همواره ایجاد هرچه بیشتر واحد های اقتصادی غیر سرمایه دارانه و سازمان یافته بر اساس ارزشهای مانند مالکیت اجتماعی و کنترل دمکراتیک باشد، اما مقاومت از سوی قدرتهای مدافع سرمایه داری و وجود موانع بیشمار در سطح جامعه و از جمله در عرصه های ذهنی/فرهنگی، تکنیکی/اداری و حقوقی/مدنی از پیشرفت سریع بسوی جامعه انسانی پیشگیری میکند. جای اهمیت دارد که در سطح ممکن نمایندگان قانون گذار و مقاماتی اجرائی در اشکال گوناگون دولتی از میان مدافعین سوسیالیسم انتخاب گردند، چون که هنوز برای مدت نامعلوم سطحی از مقررات و موازین برای اداره کل جامعه در ابعاد مختلف درمانی، آموزشی، بهداشتی، انتظاماتی و در بخش های استراتژیک اقتصادی (ب.م. صنایع نفت، پتروشیمی، خودرو سازی، معادن، مخابرات و حمل و نقل) ضروری خواهد بود. در این رهگذر وظیفه تشکل های (بویژه احزاب و سازمانهای چپ رادیکال) سوسیالیستی این است که برای مقابله با بازگشت به قدرت از سوی عوامل سرمایه، در جهت ایجاد حاکمیت

کارگری و نهادها/ظرفهای دموکراتیک (ب.م. شوراها و انجمنهای اقتصادی و سیاسی/اداری) برای مشارکت مستقیم و غیر مستقیم در اداره جامعه تلاش نمایند.

اما تا زمان پیروزی انقلاب اجتماعی، با توجه به پیچیده گیهای مدرن در جهان امروز و ویژه گیهای توسعه نیافته آن در ایران، نیل به جامعه انسانی مورد نظر در گروه مجموعه ای از عوامل اجتماعی میباشد که وجود ساختار و موازین دموکراتیک سیاسی و زمینه ساز برای مشارکت توده های مردم در سازندگی آن، مهمترین آنها است. در این رابطه است که مبارزه برای برکناری نظام مذهبی و غیر دموکراتیک جمهوری اسلامی و تلاش در جهت استقرار یک دموکراسی مبتنی بر جمهوریت و آزادیهای مدنی میباشد به مثابه هدف اولیه برای جنبشهای دموکراتیک و از جمله سوسیالیستها انتخاب گردد. بدین جهت ضروری است که فعالان و جریانات چپ در راستای تقویت اپوزیسیون مردمی و تشکیل یک ائتلاف و یا جبهه متحد سیاسی برای عبور از نظام حاضر و برقراری دموکراسی تلاش نمایند. اما واقعیت این است که اپوزیسیون چپ ایران بسیار پراکنده و ضعیف است. اگر سازمان و یا حزب سیاسی چپ به مثابه یک طرف موثر برای انسجام تشکیلاتی بخش معینی از سوسیالیستها، جهت فعالیت در عرصه جنبشهای متنوع اجتماعی و تلاش برای سوق دادن مبارزات خودبخودی و گاه غیر هدفمند توده های مردم بسوی انقلاب (دگرگونی بنیادی اجتماعی) و استقرار جاکمیت دموکراتیک پرولتری میباشد، پس یکی از وظایف عاجل برای فعالان باورمند به آن حرکت در راستای ایجاد وحدت و یا اتحاد سوسیالیستی حول محور منشور نظری و در عین حال رئوس کلی یک برنامه برای سازماندهی موازین اساسی اجتماعی/اقتصادی و در آن راستا اتخاذ یک استراتژی مناسب سیاسی میباشد. در سطور بالا به عناصری از وظایف پیش رو اشاره شد. امید است که در میان جنبش چپ ایران به این پروسه فکری بیشتر دامن زده شود.